

یغما

سال بیستم

شماره سوم

خرداد ۱۳۴۶

ربیع الاول - ربیع الآخر ۱۳۸۷

شماره مسلسل ۲۲۷

فهرست مندرجات

صفحه :

۱۱۳	لزوم هدف برای فرهنگ	محمد صالح ابوسعیدی :
۱۲۰	طربخانه عشق	محمد علی شریفی :
۱۲۱	جزرومد سیاست در عصر صفویه	دکتر باستانی پاریزی :
۱۲۸	اندوه	عطار نیشابوری :
۱۲۹	پیری و دوربینی	دکتر علی اصغر حریری :
۱۳۲	ایسلاند	احمد احمدی :
۱۳۹	یادداشت‌های اعتماد السلطنه	حسین سعادت نوری :
۱۴۵	غزل	یحیی ربحان :
۱۴۶	سیه چرده لاغر اندام	سعیدی سیرجانی :
۱۴۷	عکسی یادگاری	ایرج - ادیب - دانش :
۱۴۸	شرح احوال وحید	مرحوم وحید دستگردی :
۱۵۱	بوزینه دختر خلیفه	پشمان بختیاری :
۱۵۵	بیستمین سال مجله یغما	مجید اوحدی یکتا :
۱۵۷	سیاست در خدمت اجتماع	عبدالاحد اردوبادی :
۱۶۲	سندی راجع به فروش بابیان زنجان	محمد صادق ضیائی :
۱۶۵	تکمله حواله	سید محمد محیط طباطبائی :
۱۶۸	احتجاجات و توضیحات	

نیما

سال بیستم

خرداد ۱۳۴۶

ربیع الاول - ربیع الآخر ۱۳۸۷

شماره مسلسل ۲۲۷

فهرست مندرجات

صفحه :

محمد صالح ابوسعیدی :	لزوم هدف برای فرهنگ	۱۱۳
محمد علی شریفی :	طربخانه عشق	۱۲۰
دکتر باستانی پاریزی :	جزرومد سیاست در عصر صفویه	۱۲۱
عطار نیشابوری :	اندوه	۱۲۸
دکتر علی اصغر حریری :	پیری و دور بینی	۱۲۹
احمد احمدی :	ایسلاند	۱۳۲
حسین سعادت نوری :	یادداشت‌های اعتماد السلطنه	۱۳۹
یحیی ریحان :	غزل	۱۴۵
سعیدی سیرجانی :	سیه چرده لاغر اندام	۱۴۶
ایرج - ادیب - دانش :	عکسی یادگاری	۱۴۷
مرحوم وحید دستگردی :	شرح احوال وحید	۱۴۸
پژمان بختیاری :	بوزینه دختر خلیفه	۱۵۱
مجید اوحدی یکتا :	بیستمین سال مجله نیما	۱۵۵
عبدالاحد اردوبادی :	سیاست در خدمت اجتماع	۱۵۷
محمد صادق ضیائی :	سندی راجع بشورش بابیان زنجان	۱۶۲
سید محمد محیط طباطبائی :	تکمله حوله	۱۶۵
	احتجاجات و توضیحات	۱۶۸

زبان و ادبیات فارس

علم و ادبیات

وزن شعر فارسی

از

دکتر پرویز نائل خانلری

تحقیق انتقاد و عروض فارسی

یواقیت العلوم و دارای النجوم

ب تصحیح

محمد تقی دانش پرده

دارت بهار و فرهنگ مختلف از قرن هشتم



بنیاد فرهنگ ایران

نقشه مرکز

علم و ادبیات

فرهنگ عربی و فارس

ترجمه میزان الحکمه

از

عبدالرحمن خازنی

متن علم فقه و شناخت اوزان و مقیاس

السامی فی الاسامی

از

شمس الدین ابوالفتح احمد بن محمد میدانی

چاپ عکس از نسخه محفوظ در ترکیه

یغما

شماره مسلسل ۲۲۷

سال بیستم

خردادماه ۱۳۴۶

شماره سوم

محمد صالح ابوسعیدی

لزوم هدف‌های مشخص برای فرهنگ

از لحاظ امکان کسب نتیجه، اعمال انسان را میتوان به دو نوع تقسیم نمود :
اعمال با مقصد و اعمال بی مقصد. نمونه اعمال با مقصد خلبانی و ملوانی است. خلبان
یا ملوان مقصدی مشخص در ذهن دارد و برای رسیدن به آن با استفاده از قطب نما
و نقشه، کوتاه‌ترین راه را انتخاب می‌کند و در کمترین مدت ممکن به نقطه‌ای که
منظورش بوده می‌رسد.

نمونه اعمال بی مقصد راه رفتن کسی است که به این سو و آن سو زیاد می‌رود
اما چون خانه و مقصد خود را فراموش کرده هر قدر هم راه بپیماید امید نیست
که به سر منزل مقصود نزدیک گردد.

آیا فعالیت‌های فرهنگی باید از نوع اعمال با مقصد باشد یا بی مقصد؟ اگر
باید با مقصد باشد آن مقصد کدام است و مشخصاتش چیست؟ آیا همه کسانی که دست
اندر کار تربیت هستند تصویری روشن از مقصدی که به سوی آن باید پیش بروند در

ذهن خود دارند؟

می‌دانیم کار پزشك جلو گیری از درد و یا درمان بیماری است. کار نجار ساختن در و پنجره و میز و صندلی است. اما کار معلم چیست و رسالت و مأموریتش کدام است؟ به نظر نگارنده کار معلم تصرف مطلوب در شخصیت متعلم و از نو ساختن زندگی او است. وظیفه یا کار معلم اینست که وقایع و جریاناتی که بر شاگرد می‌گذرد هدایت و کنترل کند و با این هدایت و کنترل شخصیت شاگرد یا افکار و اخلاق و اعمال او را چنان تعدیل و تهذیب کند که موجب زندگی بهتر و رفاه و نعمت بیشتر - هم برای شاگرد و هم برای سایر اعضای جامعه - شود. به بیان دیگر کار معلم از نوسازی فکر و احساسات شاگرد یا معماری و مهندسی روح آدمی است. آیا مأموریت و رسالتی بالاتر از این متصور هست و آیا چنین فعالیتی می‌تواند بی‌نقشه و بدون مقصد و هدف باشد؟

امروزه غالب کسانی که فرزند خود را بمدرسه می‌فرستند کم و بیش این حقیقت را پذیرفته‌اند که جامعه می‌تواند از راه مدرسه بر سر نوشت فردای خود مسلط گردد و زندگی آینده را بارفاه و سعادت بیشتری مقرون سازد. اکنون بر علمای روان‌شناسی و علوم اجتماعی و تربیتی ثابت شده که 'خلق و منش و طرز تلقی و دریافتی که موجب الفت و همکاری یا سبب نفاق و پریشانی می‌گردد از طریق وراثت بروز نمی‌نماید و عواطف عالی و صفاتی چون نوع خواهی و شجاعت و نصفت همه بر اثر تعلیمات و تلقیناتی است که خردسالان در خانه و مدرسه دیده‌اند.

اگر قبول کنیم که کار تربیت تغییر رفتار و شخصیت و از نو ساختن منش آدمی است، و اگر بپذیریم که تغییر در جامعه از راه تغییر فکر افراد آن جامعه ایجاد می‌شود مهم‌ترین مسئله‌ای که مطرح می‌باشد اینست که مر بیان بدانند چه تغییرات و تصرفاتی را در فکر و خلق افراد باید موجب شوند و آن تغییرات و تصرفات در چه جهت باید باشد؟

برای هر معلم وظیفه شناس و دلسوز این سؤال پیش می‌آید که آیا باید شاگردان را وادارد که شرایط و محیط فعلی را آن چنان که هست بپذیرند یا اینکه

آنها را تشویق کند که شرایط و محیط را تغییر دهند و بهبود بخشند؟ آیا باید احساسات مذهبی را تقویت کند و توجه شاگردان را به امور اخروی معطوف کند یا باید به امور مادی و واقعیات روزمره زندگی بپردازد؟ کدام يك از مواد ارزش بیشتری دارند و باید درباره آنها تأکید زیادتر کرد؟ آیا باید عادات و عرف و سنن را چون یادگار دیرینه است درست قلمداد کند یا اجازه دهد که نسبت به این قبیل موارد شاگردان شك کنند و در صدد اصلاح آنها باشند؟ آیا باید شاگرد را مطیع بار آورد یا مستقل الرأی و قائم به ذات؟ آیا باید اجازه داد از معلم انتقاد کنند یا آنچه معلم می گوید از روی تعبد بپذیرند؟ ممکنست معلم از يك طرف شاگرد را برای قبول کور کورانه آنچه دیگران گفته و آنچه در کتاب نوشته اند آماده کند و از طرف دیگر انتظار داشته باشد شاگردان او افرادی آزادمنش و روشن بین و عاری از تعصب گردند و احساس مسئولیت کنند و متعهد گردند جامعه خود را اعتلا دهند.

وقتی هدفها معلوم نباشد آیا می توان بروز این تضادها را مانع شد . هیچ برنامه فرهنگی معنی ندارد مگر اینکه اول ما بدانیم چه صفات و چه سجایائی را می خواهیم پرورش دهیم و چه معتقداتی را تقویت کنیم و چه مقاصدی را از پیش ببریم . اگر معلوم نباشد چه اصولی محترم و مطلوب است و چه اموری مذموم و مطرود ، چگونه میتوان یکی را ترویج نمود و دیگری را محدود ساخت . معلمی که برای ملت خود قدرت و توسعه طلبی را لازم می داند ضمن درس خود این حس را پرورش می دهد . آنکه برای صلح و آرامش اهمیت فائل است مطالبی که به این منظور کمک کند در درس خود خواهد گنجانید . استادی که با بیگانگان مخالف است نفرت نسبت به آنان را تقویت می نماید آنکه با نفوذ بیگانگان موافق است بعکس درس کلاس از خوبی آنان سخن می گوید . معلمی که به گذشته خوشبین است در برنامه درس خود مطالبی متفاوت از مطالب معلمی می گنجاند که نسبت به گذشته بدبین است . آن کس که تغییر و تحول را مفید تشخیص می دهد در کلاس صحبت از ضرورت چنین امری خواهد کرد و آنکه مخالف

تغییر و تحول است هر نوع پدیده تازه‌ای را درخور انتقاد خواهد شمرد و هر چیز خوب را به گذشته نسبت خواهد داد.

با این تضاد و تکثر آراء و اختلاف سلیقه‌ای که میان معلمان حکمفرماست شاگرد چه نقشی و رنگی خواهد پذیرفت و چه نظر گاهی پیدا خواهد کرد؟

دستگاه فرهنگی که غایات و هدفهای خود را تدوین نکرده نمیتواند انتظار داشته باشد که معلمان نسبت به کار و وظیفه خود وحدت نظر و وحدت کلمه و وحدت عمل داشته باشند. هر معلم راهی را که خود صحیح میدانند طی می‌کند و هیچ مقامی حق مؤاخذه از او را ندارد زیرا چیزی خلاف آنچه که سالها کرده به او ابلاغ نشده است. کسی نگفته و جائی نوشته نشده که صدها مسأله که هر روز در رابطه با شاگرد پیش می‌آید و جزو برنامه درس نیست معلم آنها را چگونه حل کند.

اما هدف‌های فرهنگی چیست؟ هدف‌های فرهنگی مقصدهائی مشخص هستند که به سوی آنها کلیه فعالیتهای تربیتی باید گرایش پیدا کند. بر اساس هدف‌های فرهنگی برنامه فرهنگی تنظیم می‌شود و برنامه پیش‌بینی کلیه اعمال و نتایجی است که باید در زمان آینده متحقق گردد. در حقیقت برنامه مؤثر و دقیق ثبوتی است از اعمال و نتایجی که هنوز به وقوع نپیوسته ولی باید به همان نحو که پیش‌بینی شده به وقوع پیوندد. وقتی هدف‌ها مشخص شد و طبق هدف‌ها برنامه‌ها تعیین گردید کار گردانندگان دستگاه فرهنگی تطبیق عمل با برنامه پیش‌بینی شده است. کارشان اینست که ببینند آیا نتایجی که منتظر بوده‌اند بیار آمده و آیا فعالیت‌های فرهنگی در مسیر صحیح قرار گرفته‌اند و اگر انحرافی از مسیر ملاحظه نمودند فوری اقدام اصلاحی لازم را معمول دارند.

هدف‌های فرهنگی چون مشخص شدند فواید زیر را دربر خواهند داشت:

۱- انتخاب مهم و حذف غیرمهم

هدف‌های فرهنگی در تنظیم برنامه مدارس سهم عمده‌ای دارد. بادر دست داشتن هدف‌های فرهنگی است که دستگاه آموزش و پرورش می‌تواند تصمیم بگیرد که چه تغییراتی در افکار و احساسات نسل جوان باید بدهد و زندگی افراد نورسته

اجتماع را باید تحت چه تأثیرات و تعلیمات قرار دهد.

عمر انسان محدود است و دامنه علم و فرهنگ نامحدود. هدف، سبب تشخیص مهم از غیر مهم، واجب از غیر واجب می شود و موجب می گردد که از میان ذخائر بی پایان دانش و هنر قطعاتی انتخاب گردد که برای زندگی طفل ضروری است و می تواند چراغی پر فروغ فرا راه عمر او قرار دهد. تنظیم کنندگان برنامه فرهنگی با توجه به هدف های مشخص می توانند معلوم کنند چه مقدار از دانش گردآوری شده و گفته ها و نوشته هایی که سرمایه نسل حاضر گردیده باید در مدرسه به چه میزان و در چه مدت و تحت چه شرائطی و با چه اسلویی به شاگردان منتقل گردد و چه راهی پیش گرفته شود که از افراط و تفریط به دور باشد.

فی المثل آیا باید به همه شاگردان در دوره متوسطه جبر و هندسه یاد داد؟ جبر و هندسه برای کدام يك از هدف های ما مفید است و برای کدام مخل؟ آیا اگر این مواد را در مورد بعضی از شاگردان حذف یا کم کنیم می توانیم موضوعهائی مفیدتر جایگزین آن سازیم؟ چگونه درجه تقدّم و اولویت هر درس را معین می کنیم؟ در برابر عمری که از شاگردان فی الواقع می گیریم چه عوضی می دهیم که درخور معوّض و قابل توجه باشد. پدران و مادران چند سال از بارورترین عمر فرزندان خود را بماسپرده اند، با این عمر چه می کنیم و انتظاری را که پدران و مادران از ما دارند چگونه بر می آوریم؟

با اندك تأمل در می یابیم که غامض ترین مسئله ای که متوجه برنامه نویسان در دستگاه آموزش و پرورش می باشد مسئله انتخاب و اختیار مهمترین مواد و موضوعات از میان رشته های بی منتهای دانش بشری است و انتخاب این مواد و تنظیم برنامه متناسب به ملاك و معیار حاجت دارد، ملاك و معیار از هدف های ما بدست می آید.

۲- ایجاد وحدت نظر و هم آهنگی

اگر از چند معلم سؤال شود که: شما سعی می کنید چه تغییری در شخصیت طفلی که به شما سپرده شده است بدهید، و قصد دارید چه صفاتی را بیورانید؟ قطعاً

هر کدام يك جور جواب خواهند داد و وحدت نظری بین آنها نخواهد بود با چنین اختلافی چگونه میتوان دانست که چه نوع جامعه‌ای باید ساخته شود. اگر اول اهمیت جامعه‌ای که باید پی افکنیم روشن نشود و اگر معلوم نگردد که ما طالب چه چیزی هستیم و چه میخواهیم (آیا میخواهیم افراد بی شخصیت و متعصب و حسود و کینه جو و ترسو و دروغگو و علیل المزاج و علیل الفکر پیرورانیم یا قصد داریم مردمان با اراده و روشن بین و نوع خواه و با گذشت و با صداقت و شجاع و قوی و خوش فکر و خوش خو پرورش دهیم) چگونه می‌توانیم رذایل و مفاسد را دفع و شرافتخواهی و نیکی و عدالت را رواج دهیم.

وقتی هدف‌ها درست تشریح گردد همکاری برای نیل به مقصود امکان پذیر می‌گردد و اختلاف و جدال از میان برمی‌خیزد و کار تمام دستگاه تربیتی هم آهنگ و متعادل می‌شود و وحدت عمل در کار پدید می‌آید.

اولین شرط اشتراك مساعی تشخیص هدف است. وقتی تهیه کنندگان برنامه فرهنگی بدون درك هدف‌های مشخص سعی کنند برنامه‌ای تهیه نمایند وضع آنها مانند داستان لمس کردن فیل در تاریکی است که مولوی در مثنوی به آن اشاره نموده: یکی دست به خرطوم فیل می‌زد و فکر می‌کرد ناودان است دیگری گوشش را لمس می‌نمود و تصوّر می‌کرد بادبزن است و سومی پای فیل را در دست میگرفت و گمان می‌برد ستونی است، و چهارمی دست بر پشت فیل مینهاد و می‌پنداشت آنچه حس می‌کند تخت است! بعلمت تاریکی امکان اتفاق نظر و تفاهم موجود نبود:

از نظر که گفتشان شد مختلف آن یکی دالش لقب داد آن الف
در کف هر کس اگر شمعی بدی اختلاف از گفتشان بیرون شدی

۳- اندازه‌گیری پیشرفت

هدف‌های فرهنگی چون مشخص شدند معلوم می‌دارند آیا عملی که انجام گرفته در طریق صواب بوده و آیا پیشرفت کافی حاصل شده است یا خیر؟ همانطور که ناخدای کشتی در هر لحظه می‌تواند وضع خود را بسنجد و معین کند مسیر حرکتش درست بوده یا نه مربی هم میتواند با توجه به هدفها و نتایجی که باید از

فعّالیت خود بدست آورد مطمئن گردد آیا عملش صحیح بوده یا خطا. بعبارت دیگر هدف راهنمای مدرسه یا معلم است. مدرسه یا معلم موقعی که بر سر دوراهی قرار می گیرد باید با مراجعه به هدف ها بتواند تصمیمی مناسب اتخاذ کند و راهی که او را به مقصد هدایت می کند بدون معطلی انتخاب نماید. اگر هدف معین نباشد عملی صورت می گیرد و راهی پیموده می شود اماراه ممکنست بجای کعبه به تر کستان منتهی شود.

بعضی از معلمان و کسانی که بنحوی دست اندر کار تربیت هستند تصوّر می کنند غرض از تعلیم مشغول ساختن شاگرد با مقداری نقل و سخنرانی است. خیال می کنند تعقیب هر نوع فعّالیت و تدریس هر مطلبی خود بخود نتایجی مطلوب به بار می آورد و سبب می شود آنکس که به مدرسه می رود فهمیده و تحصیل کرده و مفید شود. اگر این پندار صادق باشد قاعدة باید از مدرسه ای هم که ظاهراً دزدان برای دزدی در خارج دارند نتایج سودمند عاید جامعه گردد!

بدون هدف اجتماعی مشخص ممکن نیست قدمی صحیح در جهت خیر و صلاح جامعه برداشته شود و پیشرفتی رضایت بخش از عمل تعلیم و تعلّم حاصل شود. تازه اگر پیشرفتی هم حاصل شود بعلمت نبودن ملاک و مقیاس، قابل اندازه گیری و ارزیابی نیست و وقتی که میزان پیشرفت معین نشود نه معلم می تواند نسبت به کاری که کرده احساس اطمینان نماید و در شاگردان ایجاد شوق و رغبت کند و نه مردم می توانند مطمئن گردند که مسیر فرهنگی آنها در جهت ترقی و کمال بوده است.

داشتن هدف همچنین راهنمای خوبی برای مربی از لحاظ کسب معلومات لازم خواهد بود. وقتی معلم دانست که چه وظیفه ای را باید انجام دهد درمی یابد که چه معلومات و تجربیات نیز باید کسب کند. فی المثل خیلی زود متوجه می شود که باید معلومات مبسوطی در زمینه تاریخ بشرو سیر آزادی فکر و اخلاق و روان شناسی و جامعه شناسی باید کسب کند تا بتواند از عهده وظیفه خطیر خود بر آید.

بطور خلاصه در تنظیم و هدف های فرهنگی مهمترین و اساسی ترین سؤال اینست که این همه مدرسه و معلم و کتاب و کاغذ و دفتر برای چیست؟ هر سال میلیونها

ریال از مالیاتی که مردم می‌پردازند خرج فرهنگ می‌شود. میلیونها محصل چند سال عمر خود را صرف مدرسه رفتن می‌کنند. پدرها و مادرها با تلاش زیاد در آمدی ناچیز بدست می‌آورند و آثار انثار راه فرزندان می‌کنند و آنها را به مدرسه می‌فرستند که زندگی بهتر و نیک فرجام‌تری نصیب اولادشان شود. فرهنگ باید بداند آن زندگی بهتر کدام است و چه راهی ما را به سوی زندگی بهتر رهبری می‌کند. آیا غرض فقط فرا گرفتن موادی چون تاریخ و جغرافی و ریاضی و هندسه و شیمی و فیزیک است یا چیزهایی دیگر؟ آیا خواندن این دروس به خودی خود زندگی بهتری را نوید می‌دهد؟ آیا می‌توان مطمئن شد آنکس که بیشتر فارسی یا جغرافی می‌خواند نیک بخت‌تر و شادمان‌تر و کامیاب‌تر خواهد گردید و راه به زیستن را آسان‌تر خواهد آموخت؟

تا دستگاه فرهنگی جوابی صحیح و صریح به این مسائل ندهد و نداند مقصد و غرض فعالیت‌هایش چیست نمیتواند شالده‌ای بهتر برای زندگی فردا طرح‌ریزی نماید و قادر نخواهد بود در برنامه‌اصلاحات اجتماعی کشور نقش مؤثری ایفاء کند.

محمد علی شریفی

طرب خانه عشق

زخمه بر تار زند عقده دل باز کند
تا بدلجوئی عشاق، غزل ساز کند
کاش شیرین دهنی زمزمه آغاز کند
که سراینده آن راستی اعجاز کند
پر و بالش بگشائید که پرواز کند
طلب همتی از خواجه شیراز کند
شاعری عاشق و شیدا سخنی ساز کند

چنگی سوخته جان کو که بسر پنجه سوز
شاعری رند و نظر باز و جهان سوز کجاست
کام جان تلخ شد از دوری شیرین سخنان
مردم از حسرت شیوا غزلی شورا نکیز
بلبل ذوق بکنج قفس افتاده خموش
شاعر آن روز زند لاف سخن کاز سر صدق
هم مگر باز «شریفی» ز طرب خانه عشق

جزر و مد سیاست و اقتصاد

در امپراطوری صفویه

-۷-

در مورد واردات باید گفته شود علاوه بر شکر که رقم عمده و مورد **واردات** استفاد عموم بود و پارچه‌های مخملی و انواع دیگر منسوجات و بلور آلات و کالاهای خاص و نیز ، بعضی اشیاء ساخته شده و مصنوعات نیز مورد توجه اعیان و اشراف بوده است .

از ارقام مهم واردات ، یکی مشك بود که جنبه تجملی داشت . این همان مشك ختنی است که از آهوهای تبتی بوجود می‌آید و از راه هند بایران وارد میشد . این کالا آنقدر قیمتی و در عین حال کمیاب بود که يك رقم بزرگ عایدی برای سازندگان مشك تقلبی به وجود می‌آورد . مصرف آن بیشتر در جشن‌ها و اعیاد و موارد تزئینی بود .^۱

این کالا ، مورد علاقه بزرگان بود ، وقتی سلطان محمد سلیم اکبر به عنوان هدیه « يك شمامه عنبر اشهب که در وزن يك هزار و هشتصد مثقال بود و زرگران نادره کارهندوستان در ظرفی مشبك از هفت من زرا حمر به فنون غریبه و قانون عجیبه تعبیه کرده بودند به حضور شاه عباس هدیه فرستاد (۱۰۲۰) .^۲

از روسیه (مسکوی) ظاهراً پوستین و اسبهای گرجی وارد میشده است . وقتی شاه عباس خواست برای تبریک سلطنت سلطان سلیم پسر جلال‌الدین اکبر نماینده‌ای بفرستد ، این کالاها را به عنوان هدیه همراهش فرستاد : ۵۰ اسب تازی و گرجی و بیاتی ، مقداری حله‌های زربفت و مخمل ، چند پوستین روسی درازموی سیاه رنگ که آنرا قراخز میگفته‌اند . هر يك از این پوستینها در آن زمان ۸۰ تومان قیمت داشته است .^۳ البته پانصد طاقه پارچه نیز که قسمتی خطائی و یزدی و اصفهانی و زری و طلا بافهای کاشان بود همراه او کرد .

بلور آلات و احجار قیمتی و شمشیرها و نیزه‌های هندی و تفنگ‌های فتیله‌ای اسپانیائی از اشیاء مورد علاقه بود ، ساعت‌های اروپائی که تازه در شرق باب شده بود کم و بیش وارد میشد .

گمرکات گمرک زمان صفویه هر چند وضع خیلی مرتبی نداشته ولی بهر حال یکی از موارد مهم درآمد شاه محسوب میشده است . در گمرک خلیج فارس حدود ده در صد قیمت جنس حقوق گمرکی دریافت میشد ، ولی این نرخ گاهی به ۱۶ درصد می‌رسید و ۴ درصد هم به شهیندرمیدادند که زودتر کالا را مرخص کند.

۱- شاردن ج ۴ ص ۶۸ ۲- روضة الصفا ج ۸ ص ۴۰۴

۳- « « ص ۳۹۶

در سایر نقاط براساس تعداد بار بوده است. در زمان شاه عباس ثانی گمرکات بندرعباس و بندر گنگه حدود ۲۴ هزار تومان درآمد داشت. تا مدتی انگلیسها به علت همراهی درسیادت ایران بر خلیج، از عوارض صادرات و واردات معاف بودند و حتی قسمتی از عواید گمرکی بندرعباس بآنان متعلق بود.

راهداری - که باید آن را يك نوع مالیات گمرکی بحساب آورد، رایج بود و برای هر بار شتری معادل ۴ اکو راهداری میگرفتند، و این پول بمصرف حفظ و حراست راهها میرسید. رقابت شدید عثمانی با ایران موجب شده بود که همیشه مشکلاتی برای عبور کالا در نواحی مغربی پدید آید. حتی نمایندگان سیاسی و تجارته خارجی، خودشان هم جرأت نداشته‌اند از عثمانی بگذرند و گاهی مجبور میشدند از طریق روسیه (مسکوی) عبور کنند یا از طریق دریای جنوب دهند بگذرند.

در اطراف دجله گمرکخانه‌ها و قلعه‌هایی محل دریافت گمرک از قایقها بود، بعضی تجار پارچه‌های ماهوت را در زیر چوبهای قایقها و غیر آن پنهان میکردند که قاچاق وارد کنند، و گمرکیها با سیخهای بلند که فرو میکردند، به کشف قاچاق میپرداختند. تاورنیه گوید: حق گمرک در بغداد و بصره پنج درصد است اما گمرکچیها حتی خود امیر با اندازه‌ای رعایت حال تجار را میکنند که در حقیقت امر بیش از چهار درصد ادا نمی‌نمایند.

این امیر بصره بطوری در محاسبه و تعدیل جمع و خرج خود ماهر است که هر سالی سه ملیون لیور پس انداز می‌کند. عایدات عمده او از چهار چیز است: پول مسکوک، اسب، شتر، نخل خرما. خصوصاً این فقره آخری که دخلی گزاف دارد و سرچشمه اصلی ثروت اوست. تمام آن نواحی از محل اتصال دو رودخانه تا کنار دریا که سی‌لیو مساحت دارد پراست از نخل خرما و احدی جرئت نمی‌کند که دست به يك دانه خرما بزند مگر اینکه مالیات آن را که عبارت است از هر درختی سه چهار لارن (معادل نه سو پول فرانسه) ادا کرده باشد.

اما دخل او از مسکوکات از این راه است که تمام تجاری که وارد بصره میشوند مجبورند هر قسم پولی که همراه دارند به ضرابخانه امیر برده سکه آنها را تغییر داده بصورت لارن در بیاورند و اینکار هشت درصد برای او دخل دارد. اما فایده از اسب، چون اسبهای بصره بهترین جنس تمام دنیا است، از حیث قشنگی و طاقت که میتوانند بلا فصل راه بروند بدون آب و خوراک، خصوصاً مادیانها بقیمت گزاف به فروش میرسند.

هالاندیها هر ساله به بصره آمده ادویه می‌آورند. انگلیسیها هم تجارت فلفل و میخک میکنند. اما تجارت پرتغالیها بکلی موقوف شده... هندیها هم پارچه و نیل و از سایر اقسام امتعه به بصره آورده می‌فروشند. اغلب در آنجا تجار اسلامبول و از میر و حلب و دمشق و قاهره و سایر بلاد عثمانی جمع شده مال التجاره هندی خریده به شترهای جوانی که در همانجا خریداری میکنند بار کرده به ولایات خود حمل مینمایند زیرا که اعراب بادیه هم شترهای خود را ببصره آورده تجارت بزرگی میکنند. آنها ئیکه از دیار بکر و موصل و بغداد و بین النهرین و آشور برای خرید به بصره می‌آیند مال التجاره خود را از روی دجله حمل مینمایند اما با زحمت

زیاد و مخارج گزاف، زیرا که برای کشیدن قایقها غیر از آدم وسیله دیگری ندارند و آنها هم در روز بیش از دو لیوونیم نمیتواند راه بروند و اگر باد مخالف باشد بهیچوجه نمیتوانند حرکت بکنند بنابراین، از بصره زودتر از شصت روز به بغداد نمیتوانند رسید و گاهی دیده شده که بیش از سه ماه در راه بوده اند^۱.

پس از آنکه امامقلی خان بر خلیج مسلط شد و قلعه بکردرا در ساحل خلیج خراب کرد، بندرعباس را بنام شاه در آنجا بساخت^۲ این بندر هر سالی لااقل ۲۰ هزار تومان به شاه منفعت میرساند^۳.

بعد از آنکه امتیاز این بندر به انگلیسها داده شد و نصف عایدات آنرا میگرفتند، شهیندر ایرانی با تجار ساخت و ساز کرد. باری را که هزار تومان قیمت داشت دوست تومان قلمداد میکرد و به انگلیسها اجازه نمیداد که بارها را بازرسی کنند و بدین طریق به عایدات آنها لطمه وارد آورد. او شبانه بارها را به خانه تجار میرساند. درآمد گمرک را در زمان شاه سلیمان، شاردن به چهارصد هزار لیور بالغ دانسته است.

بر طبق روایت تاورنیه، با این وضع انگلیسها سالیانه بیش از پانصد یا ۶۰۰ تومان نتوانستند سهم دریافت کنند.

بودجه مملکتی - که معمولاً بعنوان درآمد شاه و دولت در سفرنامه های

دخل و خرج خارجی منعکس شده است - از ارقام چندی تشکیل میشد. باید گفته

شود که اصولاً دستگاه اداری مملکت درین زمان، جز در تجارت ابریشم

و تنباکو، در سایر موارد دخالت زیادی نداشت و دولت که بقول علمای اقتصاد يك «بد ضروری» *Mal nécessaire* در امور اقتصادی خوانده میشود، در کارهای تجارتی دخالت زیاد نمیکرد و فقط نقشه های بزرگ بود که توسط شاه به مرحله عمل درمی آمد. معمولاً با دادن حوالجات از مرکز، مالیات ولایات وصول میشد و در موارد استثنائی معافیت های مالیاتی نیز پدیدمی آمد. بعضی ولایات و نواحی بصورت تیول و اقطاع به امرا و رؤسای قبایل واگذار میشد و در برابر آن مالیات مقطوعی دریافت میگشت. این تیولداران از مردم عوارض و مالیات را می گرفتند. این روال مالیات بندی در هنگام سلطنت پادشاهان مقتدر و دقیقی مثل شاه عباس البته چندان نامناسب نبود، ولی در مواردی که حکومت مرکزی قدرتی نداشت، تیولداران سخت ترین رفتار را با مردم داشتند و در عین حال آنچه را هم که می گرفتند به مرکز نمی فرستادند.

شیخ علی خان زنگنه وزیر شاه سلیمان کوشش کرد که در وضع واگذاری املاک و تیول - بندی تجدید نظر کند، ولی توفیق نیافت.

تذکره الملوك يك جدول مفصل در باب مالیات ولایات ایران دارد که بر طبق حسابی که مرحوم مینورسکی کرده است طبق آن صورت مجموعاً سالیانه ۷۸۵/۶۲۳ تومان و ۸۸۰۹ دینار عایدات کل ممالك ایران بوده است که بوسیله اوارجه (دوائر تعیین مالیاتی هر محل) و دوائر خاصه و ضابطه و معادن و ارباب التحویل فراهم میشده است، محاسبه شاردن نیز در مالیات ایران تقریباً به همین اندازه است یعنی حدود ۳۲۰۰۰۰ لیور یا برابر ۷۰۰۰۰۰

تومان که با رقم تذکرة الملوك تفاوتی ندارد ۱.

اما مخارج دولتی مجموعاً به حدود ۴۹۱/۷۹۶ تومان و ۵۷۰۰ دینار بالغ میشود که با این حساب رقم مهمی از عایدات در خزانه صرفه جوئی میشده است. فهرست حقوقها و مواجب مقامات دولتی در تذکرة الملوك به تفصیل آمده است و مینورسکی آن را با نوشته فرنگیان مقایسه کرده است ۲.

درجای دیگر مجموع درآمد سلطنتی را شاردن بدین صورت نوشته است :

درآمد کلیه ایالات ۱۲ میلیون فرانک

اراضی خالصه ۱۴

راهداری و گمرک ۶۰ هزار تومان (۳ میلیون لیور)

پیشکش های نوروزی ۵ یا ۶ میلیون لیور

عوارض ورود تنباکو ۱۵ میلیون لیور

و مجموع درآمد شاه حدود ۷۰ هزار تومان (۳۲ میلیون پول فرانسه) بوده است. ۳

دوران طلائع اقتصاد ایران تازمان شاه عباس دوم ادامه داشت و خونریزی های پی در پی شاه صفی (ایوان مخوف ایران) که بیشتر متوجه اطرافیان و درباریان و متنفذان بود، در امور اقتصادی تأثیر زیادی نکرد علاوه بر آن پایه های اساسی که در امور زمان شاه عباس اول ریخته شده بود سالها میتواندست ایران را سرپا نگاه دارد.

شاه عباس دوم که ۲۵ سال سلطنت نمود و در ۱۰۷۷ ق در گذشت از بهترین پادشاهان ایران است که دست کمی از شاه عباس اول ندارد. او در کلیه امور اقتصادی نقشه های قبلی را ادامه میداد چنانکه پروژه برگرداندن سرچشمه کارون به زاینده رود که از زمان شاه طهماسب شروع شده و در زمان شاه عباس اول به مرحله عمل درآمد بود، در زمان شاه عباس ثانی نیز تعقیب شد. او به فکر بستن سد زاینده رود افتاد (۱۰۶۸). در هفته سه روز بارعام داده بود و شخصاً از مردم دیدن میکرد. شاید بسیاری از داستانها که نسبت به توجه عامه به شاه عباس کبیر نسبت داده اند، مربوط به این پادشاه رؤوف و مهربان و مصلح بوده باشد. بسیاری از آثار مهم تاریخی اصفهان مربوط به عهد این پادشاه است که از آن جمله عمارت معروف به چهل ستون است. کشتی رانی دریای خزر رونق گرفت و به تشویق او ایرانیان کشتی هایی چند ساختند که شاه عباس دوم خود در آنها نشست و برای تشویق صنعتگران ایرانی به گردش پرداخت. ۴

عواملی که اقتصاد ایران را در زمان شاه عباس اول شکوفان ساخته

مرکزیت شدید

است، متعدد است و قبل از هر چیز باید گفت که موفقیت شاه عباس در کارها بیشتر در اثر مرکزیتی است که ایجاد کرده بود. این مرکزیت از زمان شاه اسماعیل اول شروع شده و تا اواخر دوره صفویه ادامه داشت. پادشاهان صفوی در این مورد چندان سخت گیری داشتند که گاهی به مرحله خشونت میرسیده است. در این زمان رفتاری از شاه صفی داریم که داستان سی سامنس و رفتار کمبوجیه را بیاد می آورد و آن اینست که وقتی حاکم قم که مرد نجیبی بود برای تعمیرات قلعه قم و مرمت پل رودخانه و بعضی مخارج دیگر ازین قبیل، بدون اینکه به شاه بنویسد

۱- مینورسکی سازمان اداری صفویه ص ۲۲۸ ۲- ایضاً ص ۱۶۶ ۳- شاردن

ج ۸ ص ۲۹۳ ۴- روضة الصفا ج ۸ ص ۴۸۳

و اجازه بخواهد، به حکم شخصی خود يك عوارض مختصری به سبدهای میوه که وارد شهر میشد بسته بود. خبر به شاه رسید (۱۶۳۲ = ۱۰۴۲) بقدری متغیر شد که حکم کرد حاکم را با زنجیر به اصفهان بردند. پسر این حاکم از محارم شاه بود و توتون و چپق مخصوص به شاه میداد. شاه صفی حکم کرد تا پسر سبیلهای پدرش را بکند، بعد بینی او را ببرد، بعد گوشها و چشمها و دست آخر سر او را از تنش جدا کرد... بعد ازین کار، شاه پسر را بجای پدر حاکم قم کرد و پیرمرد عاقلی را به نیابت او مقرر داشت و او را با حکمی بدین مضمون به قم فرستاد: اگر تو از آن سگی که به درك رفت بهتر حکومت نکنی، ترا به سختترین شکنجه به قتل خواهم رسانید.^۱

ثبات سیاسی

مرحله دوم موفقیت سلاطین صفوی در امور اقتصادی، ثباتی است که در امور سیاسی برای آنان پیش آمده بوده است، بدین معنا که خصوصاً از زمان شاه عباس بیعد، از جهت امور داخلی پادشاه صفوی کاملاً خاطر جمع بود، فارس و کرمان و قندهار را دو حاکم مقتدر اداره میکردند.

در فارس الله وردی خان و پسرش امامقلیخان بودند که این دو تا او آخر شاه صفی مستقلاً فارس را اداره کردند و دیگری کنجعلیخان و پسرش علیمردان خان حاکم کرمان بود که پدر تاموقع مرک (۱۰۳۳) و سپس پسرش علیمردان خان تا زمان شاه صفی حکومت کرمان و قندهار را داشته و عجیب است که هر دوی پسران مورد غضب قرار گرفتند و امامقلی خان به توطئه خوانین قاجار کشته شد و علیمردان خان به هندوستان فرار کرد و قندهار را هم به هندوستان تسلیم کرد. این حکام علاوه بر مالیات مرتب هر ساله پیشکشهای فراوان نیز میفرستادند. پیترو دلاواله گوید هدایای امامقلی خان در ۱۰۲۹ هـ. علاوه بر اشیاء قیمتی، کیسههای متعدد پول نقره سربه مهر بود که هر يك ۱۲ تومان ارزش داشت و هنگام تقدیم، آنها را یکرديف از جوانان در تمام طول میدان در دست گرفته بودند، هدایای خان را گذشته از پول نقد و چارپایان به بیست هزار تومان تخمین میزدند.

این دو حاکم که در کار خود مختار بودند در دوران طولانی حکومت خود بهترین آثار خیر را در فارس و کرمان بر جای گذاشته اند^۲ که جای تفصیل آن اینجا نیست. این دوام خدمت نه تنها احکام را به انجام کارهای عمومی و اجتماعی که بهره اقتصادی داشت و امید داشت بلکه متمکنین نیز به تقلید و تشویق آنها به چنین کارهایی دست میزدند. چنانکه به قول ناورنیه: ملائی در تبریزی طی ساخت که ۵۰ قدم طول داشت ولی محل عبور و مرور نبود، اقرار کرد که جاه طلبی محرک اولیه او بوده، او میدانست که شاه عباس اول به تبریز خواهد آمد، پل را ساخت. شاه رسید و پرسید پل را که ساخته است؟ ملا که جزو مستقبلین بود بیرون آمده گفت شهریارا، من بانی این پل هستم و مقصودم فقط این بود که اعلیحضرت وقتی تشریف فرمای تبریز میشوند اسم بانی را سؤال فرمایند.^۳

۱- ناورنیه ص ۱۴۴ ۲- اما در عین خود مختاری، هر گز از نظارت مستقیم شاه در امان نبودند و شاه از جزئیات کار آنان اطلاع داشت. يك روایت کرمانی از سفر ناشناس شاه عباس به کرمان برای اطلاع از کارهای کنجعلیخان و رسیدگی بشکایت مردم و زرتشتیان حکایت می کند و دلیل است که شاه همیشه مراقب حکام مقتدر خود بوده است. (رجوع شود به تاریخ کرمان مصحح نگارنده و مقاله نگارنده در مجله دانشکده ادبیات اصفهان تحت عنوان کنجعلی خان). ۳- سفرنامه ناورنیه ص ۱۱۹

در آذربایجان تأمین راهها و وسائل تجاری به همت محمد علی بیك ناظر صورت گرفت که بقول تاورنیه «این شخص درستترین و عقیف‌ترین مردی است که از قرون بسیار قبل تا کنون در ایران پیدا شده است». مرد بسیار با همتی بود.^۱

وزرای دورهٔ طلائی صفوی اغلب از طبقات پائین بودند و صرفاً روی استعداد ذاتی و نبوغ خود انتخاب شده بودند. در رأس همه اینها از حاتم بیك اردوباری باید نام برد که خودش بیست سال و پسرش میرزا ابوطالب ۱۰ سال یعنی جمعاً سی سال (تقریباً با اندازه وزارت خواجه نظام‌الملک در زمان اعتلای سلجوقیان) وزارت کرده‌اند.

در زمان شاه صفی بود که خاندان اردوبادی قلعه و قمع شد و علیمردان حاکم قندهار نیز که داماد اردوبادی بود ناچار قندهار را به هندوستان بخشید و خود به هندوستان رفت. سارونقی نانوا زاده‌ای بود که به کفایت خود به وزارت شاه صفی رسید.

علاوه بر آن، اینطور برمی‌آید، که در حوزهٔ اصفهان بیك هیئت‌های منظم مطالعات و علمی نسبت به اصلاحات داخلی ایران اظهار نظر کرده و با استشاره‌های لازم تصمیمات مقتضی اتخاذ میکرده‌اند. در تواریخ ما اشاره به چنین مرکزی نشده است. اما با توجه به کارهایی که انجام شده و با توجه باینکه حتی در عصر طلائی یعنی زمان شاه عباس هم جنگهای مداوم اغلب شاه را خارج از پایتخت نگاه می‌داشت، انجام این همه اصلاحات بدون وجود مراکز برنامه‌ریزی و طرح‌سازی ممکن بنظر نمی‌رسد.

صرف نظر از دانشمندان بزرگی که در کارهای اجتماعی و اقتصادی همه‌جا با شاه همراهی کرده‌اند (مثل شیخ بهائی و میرداماد و امثال آنان) بسیاری از اشخاص مطلع و متخصص نیز در مراکز مهم وجود داشته‌اند. مثلاً با تاورنیه سیاح، مترجمی کار میکرده است که به شش زبان خارجی حرف می‌زده است.^۲

در امور اقتصادی متخصصان زیر دستی امور را اداره میکرده‌اند، «میرزا ابراهیم ناظر مالیه ایالت آذربایجان اعتباراتش با اعتبارات خان تبریز برابری میکرد، این ناظر بعلمت لیاقتی که در ایجاد و جمع‌آوری مالیات بروز داده بوده، محل‌های مخفی برای مالیات جدید فکر کرده بود که بعقل هیچیک از اشخاصی که قبل از او دارای این شغل بوده‌اند نمی‌رسید. به قول تاورنیه او خیلی در علوم متنوعه کنجکاوی داشت... نزد پیر گابریل دوشینیون در ضمن صحبت و تفریح، علم ریاضی و فلسفه آموخت.»^۳

رفورم قزلباشی شاه عباس نیز ظاهراً به مشاورت شرلی انجام گرفته است. در مجامع صفوی از تمام ممالک کسانی بودند که شرکت میکردند. تاورنیه گوید: در مجمعی رسمی حساب کردم به سیزده زبان اصلی تکلم میشد: لاتینی، فرانسه، آلمانی، انگلیسی، هلندی، ایتالیائی، پرتغالی، فارسی، ترکی، عربی، هندی، شامی، مالائی.

۱- این محمد علی بیك بچه چوپانی بود که شاه عباس اول او را تربیت کرد و خزانه شاه باو سپرده شد. دو مرتبه او را به سفارت کبری نزد مغول کبیر فرستاد، هر گز رشوه قبول نمی‌کرد، بزرگان دربار و خواجه سرایان با او در افتادند، و گفتند که او این همه کاروانسراها ساخته، سدها و پلها بسته، طبعاً برای خود خانه و عمارتی بنا کرده که شاه باید ببیند. شاه صفی از و حساب خواست و او حساب را دقیقاً نشان داد. خانه او با نمدها فرش شده بود. در یک قفسه لباس چوپانی او بود، شاه لباس خود را بر تن او پوشاند. (تاورنیه ص ۱۹۰) ۱۹۵ ۲- تاورنیه ص ۳۰۹ ۳- تاورنیه ص ۳۱۷

همه گونه اطلاعات مربوط به نقاط مختلف مملکت در دربار جمع آوری می شد. در عین حال همه ولایات نیز مطالعات اختصاصی خود را ادامه میدادند. شاردن هنگام عبور از تبریز به یکی از مأمورین دواتی بنام رستم بیک برخورد است و گوید:

رستم بیک نقشه های ایالت آذربایجان را که بتازگی طرح و رسم کرده بود برایم نشان داد و اجازه فرمود که از آنها رونوشتی برای خویش تهیه کنم. رستم بیک يك جهان نمای مسطح بزرگی را که اخیراً در اروپا به طبع رسیده و در دسترس وی بود برایم نشان داده و اغلاط و اشتباهات متعدد آنرا بمن متذکر شد.^۱

مهندس فرانسوی برای گرداندن آب زاینده رود، شاه عباس ثانی از مهندسان مشاور فرانسوی کمک خواسته بود، ندیم الملک گوید:

در زمان شاه عباس ثانی امیر دیوان که از رجال معتبر بود و املاک زیاد داشت شاه را ترغیب می نمود که این امر [آوردن آب کارون به زاینده رود] را انجام دهد و تدبیری بنظر امیر دیوان رسیده بود که سدی در جلو آب کارون بیند و آب بالا آید و بجای اینکه بطرف خوزستان و شوشتر برود بطرف زاینده رود و اصفهان بیاید، او هم بعد از مخارج زیاد کار زیادی از پیش نبرد. بعداً محمد بیک صدراعظم بترغیب يك نفر مهندس فرانسوی که داوطلب شده بود، خواست نقبی بزند در کوه و بتوسط باروت کوه را شکاف دهد، آن هم پس از خرج زیاد نائل نکشت.^۲

بودجه برای مطالعات باینکه شعراء ازین دوره طلائی سهم مهمی نبرده اند و جز دو مورد: یکی برابر شدن با طلا و دیگری برابر شدن با سرکین، خاطره ای از دربار پرشکوه صفویه ندارند! ولی اصولاً پادشاهان صفوی - خصوصاً شاه عباس که مردی روشن بین بود و هر امری را از جهت عملی بودن و مفید بودن (پراگماتیسم) مورد توجه قرار میداد - از دانشمندان بسیار تشویق میکرد و این امر نتایج اقتصادی مهم برای او داشت، بهترین معماران و مهندسان و هنرمندان در دستگاه او بودند، او به وجود دو حکیم معروف شیخ بهائی و ملا صدرا افتخار میکرد. کوشش داشت که هنرمندان به رفاه روزگار بگذارانند و بهمین جهت از بذل پول در امور معنوی امساك نداشت. نوشته اند که:

«شاه عباس امر کرد کتاب شاهنامه فردوسی را بنویسند، سه هزار تومان هم وجه نقد داد که بعد از اتمام باقی را که شصت هزار تومان باشد - سطری يك تومان - بدهد. میر سه هزار بیت از شاهنشاه نوشت فرستاد وجه را مطالبه کرد شاه متغیر شد گفت من نخواستم با تو معامله سلطان محمود غزنوی را که با فردوسی نمود بنمایم، میر عماد هم سه هزار بیت را که نوشته بود سطری يك تومان صفحه به صفحه فروخت و سه هزار تومان شاه را رد کرد»^۳.

۱- سفرنامه شاردن ج ۳ ص ۸ - ۲- تاریخ مختصر اصفهان، ندیم الملک، فرهنگ ایران زمین ص ۱۶۳ - ۳- تاریخ مختصر اصفهان، فرهنگ ایران زمین، ص ۱۷۲. بیچاره فردوسی خود که در فلاکت و بینوائی مرد ولی خطاط هربیت او يك تومان (لابد به تسعیر زمان قاجاریه نه صفویه میگرفت. جالبتر ازین قضیه ترجمه ترکی شاهنامه است که چندی قبل ازین تاریخ انجام گرفته است و آن چنین بود که: «شیک خان حکم کرده بود که تمام شعر شاهنامه فردوسی را ترکی نمایند و در محلی که هرات مسخر او شد این مطلع به نزد ارباب هرات فرستاد و چهل تومان کپکی که دوست تومان تبریزی است خواهی خواهی صله این شعر گرفته، بقیه اشعار را ازین معلوم نما:

قاضی وقاز و قوزی و قیز و قمز کرک ای مردمان شهر هری یارچه مز کرک

(تحفه سامی ص ۲۰)

شاه عباس هم علی رغم میرعماد ، علیرضای عباسی را که معاصر بود تربیت و تشویق کرد.... معروف است که شاه عباس محض تشویق ، شمعدان طلا دست میگرفت ، پهلوی علیرضا عباسی می نشست و او می نوشت .

مردم اصفهان نیز همانقدر همت داشتند و به علماء احترام می گذاشتند تا جائی که مرحوم ملا اسمعیل واحدالعیین را محض احترام ذالعینین میگفتند! با این مقدمات معلوم بود که تا چه حد مطالعات و تحقیقات علمی که پایه رشد اقتصادی است جان میگرفت و توسعه می یافت و امکان آن فراهم می آمد که فی المثل چهل هزار تومان صرف ساختمان مسجد شاه بشود یا شاه عباس دوم بتواند ۵۰ هزار تومان نقد و جنس به ندر محمد خان از بك ببخشد تا دوباره به حکومت موروثی خود در ازبكستان برسد (یعنی برنامه کمکهای خارجی اجرا شود) یا آنقدر آرامش و آسایش چنان فراهم آید که نقشه عمارت چهل ستون را از چین بیاورند.^۱

درآمد شاه زیر نظر ناظر کل گرد آوری میشد و او وظیفه داشت که به بودجه سلطنتی، یعنی مخارج قصر ، سفره داران، جامه داران ، حقوق نوکران و مستمری ها ، مخارج سفیران و سکونت آنها ، رسیدگی کند .^۲ عواید شاهی به وسیله حواله به اشخاص وصول می شد و چیری که به خزانه مستقیم آفرستاده می شد اغلب جنس بود و پول نقد کمتر به خزانه شاهی میرسید . عوائد دولتی نیز به همین صورت واصل میشد و بین سپاهیان و مأموران وقفات و خدمتگزاران تقسیم می گردید و مستوفیان به حواله ها رسیدگی میکردند، و هر کس به مقتضیات روز حواله هائی از دیوان دریافت میداشت^۳ . سال مالی از اعتدال خریفی (اول پائیز) آغاز میشد.^۴

نا تمام

- ۱- تاریخ اصفهان ندیم الملک ۲- شاردن ج ۶ ص ۲۴۱
۳- شاردن ج ۸ ص ۳۰۰ ۴- شاردن ج ۸ ص ۳۱۴

آندوه!

شب نیست که خون از دل غمناک نریخت روزی نه که آبروی من پاك نریخت
بك شربت آب خوش نخوردم همه عمر تا باز راه دیده بر خاك نریخت
عطار نیشابوری



دکتر علی اصغر حریری - پاریس
(تصویر دست راست X)

پیری و دوربینی

پیری نالید دی به مارستان
گفتا که فغان من ز پیری نیست
از موی سفید و روی زردم ننک
گر پای من از روش فرو ماند،
ور گوش من ایچ نشنود، ناچار
ور لال شوم، چه غم؟ قلم دارم
اما نگرانی من از کوری است!
من نتوانم گذشتن از دیدن!
که که به خیال خود کشی باشم،
زیرا که مرا نیاز بسیار است
هم اهل کتاب و علم و فرهنگم؛
گر تیره شود جهان بچشم من،
از علت چشم و ضعف بینائی،
کز من بگذشت دور بر نائی؛
نی، نر پیری و سست اعضائی!
بنشینم و تن دهم به بی پائی؛
بشکیم و خو گرم به صمائی؛
بنویسم و بگذرم ز گویائی.
زیرا که مصیبتی است اعمائی!
شاید گرم این کنه بیخشائی؛
کاین غصه مرا کشد به شیدائی!
بر دیدن عالم تماشائی،
هم شایق حسن و لطف و زیبائی!
خواهم گردید مالخولیائی!

امروز هنوز چشم را از دور
لیک از نزدیک هر چه می بینم
بینم چو کتابتی، نیارم گفت
عبری است خطوط اوا گر گبری
آید چو مجله ای، بنشناسم
جنبند حروف سطرها پیشم
آیند و روند و در تکاپویند
گوئی که به جست و خیز پا کویند
بر بینائی بود توانائی،
بر چشمم تیره است و غبرائی؛
کآن تصویری است یا الفبائی؟
سطر نجیلی، اگر اوستائی؟
کز مسعودی است یا زیغمائی؟
چون مورچگان به راه پیمائی؛
چون روسبیان هیز و هر جائی؛
زنکی بچگان به رقص «چاچائی»؛

یا همچو نشان پای آن موری
 بی رشته و بی تناسب و بی نظم ،
 دست من و دامن تو ، دستم گیر !
 گویند تو رازی زمانستی ،
 بقراط که بود و کیست جالینوس ؟
 آنروز که مرا شفا بخشی ،
 گفتم به سیل بذله و ایهام
 تبریزیم و کمک خراسانی ،
 گر بیخبرستمی ز دانائیت
 با آنکه مراست مایه دانش
 نه قدرت روح قدسیم باشد ؛
 با آنکه تهی بود مرا کیسه
 نه حق عیادت از کسی خواهم .
 نستانم مال تو که طبعم را
 با آنکه بدین شیعیانستم ،
 برتر ز عیوب خاوری دانم
 آن به که مرا به رسم ایرانی
 مستای مرا از آنکه دانم نیست
 با این همه گر ز من بخواهی رای ،
 ز نهار به خود ستای مگرو ، کو
 چون کار زدست اهل کار آید ،
 من مرد پزشکم و بکار چشم
 نه شیشه تراشم و نه کجّالم ،
 لیک این قدر ای رفیق می دانم
 آهوی توجز که دوربینی نیست
 کش پای به قیر و دوده اندائی !
 مانند چکامه های « نیما » ئی !
 در چاره درد من ، چه فرمائی ؟
 همپایه بسوعلی سینائی !
 روح القدس ار ئی ، مسیحائی !
 گر دار و ندار بخشمت ، شائی !
 کای ثانی بوالعلا به شیوائی !
 رازی نیم و نیم بخارائی !
 پنداشتمی که ژاژ می خائی !
 از دانشگاه ملک ترسائی ،
 نه آن دم روحبخش عیسائی !
 از خواسته زیر چرخ مینائی ،
 نه مزد طبابت و پذیرائی !
 بسیار بلندی است و بالائی !
 محرابیم و نیم کلیسائی ،
 آداب و محاسن اروپائی !
 بازرق و ریا و کذب نستائی !
 بر جهل منت چو من شناسائی !
 راهت بنمایم از نکو رائی :
 چون طبیل تهی است با پر آوئی !
 روی از چه به اهل کار نمائی ؟
 علمم نبود به حد استائی :
 نه عارف هر رموز دنیائی !
 کز پیری خویشتن به غوغائی !
 از اعمائی چرا به پروائی ؟

تیمار تو این بود که می بینی
 آنروز که ناز تو کشیدندی
 سیما سیمین و سینه سیمایی؛
 امروز دگر ترا بنگرایند!

گیرم که نشانه های پیری را
 خطهای گذشت ماه و سال ای پیر
 ایدوست چه شکوه داری از پیری؟
 ضعف بدن از تکامل جانشست ،
 مانند جنین که در رحم ماند ،
 آنروز کنزاین جهان پر تیمار ،
 بینی که از این جهان امروزی ،
 خواهی چو فرزند جانت و زن کاست
 آیا خواهی که تا جهان باشد ،
 یا هیچ پسندی اینک که دیگر بار
 اما تا جای تست در گیتی ،
 سه چیز بود دلیل ضعف نفس :
 شایسته چون تو مرد دانا نیست
 گر چشم کشاده دور تر بینی ،
 دانی ز چه پیر دور بین گردد؟
 پیری است نشان دور بینی ها ،
 بر تست که بهر دیدن نزدیک ،
 وز دستورش دو چشم شهلارا ،

بر نائی رفت و برد رعنائی ،
 خوبان پری مثال و حورائی ،
 چشمان نیلی و زلف خرمائی ،
 به کایشان را توهم بنگرایی!

بارنگ و حیل زرخ پیرائی ،
 از لوح زمان چگونه بزدائی؟
 پیری است نشان مجد و والائی!
 شایسته جان بود مصقائی!
 تا سر رسدش حیات سفلائی!
 میری بجهان دیگری زائی ،
 خوشتر باشد جهان فردائی!
 از جان کاهی و بر تن افزائی؟
 در دار سپنج جاودان پائی؟
 در اشکم مادرت فرود آئی؟
 بر عمر بیایدت شکیبائی!
 خود بینی و خود کشی و خود رائی!
 کز دیده سرشک یأس پالائی!
 با فکر گره ز کار بگشائی!
 از من بشنو مگر بیاسائی :
 و آن نیست مگر نشان دانائی!
 زی چشم پزشک گام فرسائی ،
 با شیشه ذره بین بیارائی!!

بقلم : جیمز وینچستر
ترجمه : احمد احمدی

ایسلاند

به سوی فردای بهتر و روشنتری گام بردارند

از مجله : ریدرز دایجست
شماره جولای ۱۹۶۶ میلادی

بعد از صرف صبحانه ، در هتلی در بندر و پایتخت ایسلاند - ریکجاویک - شهر هزار ساله ، مقداری پول خرد ، بعنوان انعام پیشخدمت ، روی میز گذاشتم . چند لحظه بعد همان سکه‌ها را بی‌افزایش و کاستی ، روی میزی در اطاق خود مشاهده کردم . همان پولهای خردی که برای پیشخدمت روی میز نهاده بودم دوباره بروی میز اطاقم منتقل شد ! بسیار تعجب کردم . اما هنگامی که جریان را برای یکی از دوستان ایسلاندی‌ام تعریف کردم با غرور خاص خود چنین پاسخ داد :

« ما در برابر کاری که انجام می‌دهیم مزد می‌گیریم ، دیگر انعام و عنایت خاصی را از کسی نمی‌توانیم متوقع باشیم . »

مردم ایسلاند در سال ۱۹۴۴ میلادی از حکومت دانمارک جدا شدند و جمهوری مستقلی را بوجود آوردند . بدین جهت است که باید گفت : از خصائص ذاتی مردم این سامان : آزادی و آزادگی و استقلال است . ایسلاند که در بالای آتلانتیک شمالی قرار گرفته جزیره ایست که از همه طرف آنرا دریاهای کشورهای متخاصم احاطه کرده و از لحاظ وسعت يك پنجم از آیرلند بزرگتر است و جمعیتی در حدود ۱۹۰ هزار نفر دارد .

ایسلاند قرن‌ها با دنیای خارج رابطه‌ای نداشت - در افراد و انزوا می‌زیست ؛ تنها با دانمارک رابطه تجاری داشت ، حتی مردم نسبت به مهاجرت دیگران به ایسلند علاقه‌ای نشان نمی‌دادند ، بالنتیجه بقول « گونا ره لگاسون » که یکی از وکلای شهر « ریکجاویک » می‌باشد : « در اینجا هر کسی را با کسی دیگر سروکار و وابستگی است نه با خارجی‌ها ! » روحانیان و رهبانان ایرلندی عقیده دارند که از سال ۷۹۵ بعد از میلاد در ایسلند مستقر شده‌اند و به دنبال آنها دزدان دریائی و سلت‌های بی‌آرام به این جزیره کوچیده و در اینجا استقرار گزیده‌اند . برخی از نخستین ساکنان ایسلند ؛ بندهای غربی اروپا را در مدت صد سال غارت کردند و پی در پی دست به چپاول و تجاوز ایرلند و اسکاتلند زدند و حتی از دیدن دختران زیباروی آن دیار بهره‌ها گرفتند . نتیجه حسن انتخاب آنها در آن روزها زنان زیباروی زرین موی امروز این دیارند که نژادشان بهمان زیبا رویان می‌رسد !

مردم از لحاظ ظاهر شباهت زیادی به سوئدی‌ها و نروژی‌ها دارند و خود ساکنان ایسلاند درباره نژاد خود می‌گویند :

« ما تا حد زیادی اسکاندیناوی هستیم » در این عصر فضا نوردی و جهش که ایسلاند از

پایتخت‌های اروپا فقط دو یا سه ساعت دور است، کشور ایسلاند نمی‌تواند از جریان عمومی و مهم جهان برکنار بماند و مانند گذشته در حال انفراد و جدائی بسر برد. بعلاوه بر اثر کثرت موالید و کمی مرگ و میر جمعیت این جزیره تقریباً درین قرن سه برابر افزایش یافته است. بنابراین، اگر مردم این جزیره بخواهند از نعمت زندگی مرفه و سعادت‌مندی برخوردار باشند، آنهم در جزیره‌ای که اغلب مایحتاج خود را از خارج وارد می‌کنند، باید برای گسترش تجارت و سرمایه‌گذاری‌ها، بخارج از کشور خود توجه کنند و نیازمندی‌های خود را از راه مبادلات تجاری تأمین نمایند. بدین جهت، ایسلند با تضاد و تعارضی خاص روبروست: زیرا از يك طرف مایل است تازه‌ترین کالاهائی را که بیازار جهان عرضه می‌شود در اختیار داشته باشد و از سوی دیگر علاقه خاصی به حفظ مواریث گذشتگان و نیاکان خود دارد.

قدیمی‌ترین زبان: هزار سال قبل، تمام کشورهای اسکاندیناوی بیک زبان مشترک تکلم می‌کردند، که از ریشه زبان آلمانی بود. اما هنگامی که نروژیها، دانمارکی‌ها و سوئدی‌ها نفوذ کلمات خارجی را پذیرفتند، اهالی ایسلاند بوضع لجوجانه، تعصب آمیز در برکناری زبان خود از نفوذ زبانهای بیگانه اصرار نشان دادند. بدین جهت زبان ایسلندی از نفوذ زبانهای دیگر برکنار ماند. با توجه بدین اصل، زبان ایسلند، چنانکه امروز نوشته و خوانده می‌شود، بازبانی که در قرن نهم درین کشور تکلم می‌شده است تفاوت بسیار اندکی دارد. اهالی ایسلند بقدری نسبت به پاکی و خلوص زبان نشان علاقه و حتی تعصب دارند که در برنامه‌های رادیو کشورشان مرتباً به اهالی اخطار می‌شود که از بکار بردن لغات خارجی که معمولاً ره‌آورد سیاحان کشورهای دیگر است جداً مخالفت کنند و مردم از بکار بردن آن خودداری نمایند.^۱

بدین طریق زبان نشان بقدری خالص مانده است که اگر مهاجران و ساکنان نخستین سالهای این جزیره می‌توانستند دیگر بار سر از خاک بردارند و به ریکجاویک بیایند کاملاً می‌توانستند با افرادی که در خیابانها ملاقات می‌کنند به آسانی سخن گویند و بین آنها تفهیم و تفاهم برقرار شود.

«دکتر گیلفی جیسلانسن» وزیر معارف کشور ایسلاند می‌گوید: «زبان اهالی ایسلاند کهنترین زبان زنده جهان است.» وی در این باره چنین توضیح می‌دهد: «درست است که زبان لاتین، یونانی کلاسیک و سانسکریت کهنه‌ترین زبانها می‌باشند اما این زبانهای کهن امروز در سخن گفتن بکار نمی‌رود.» برای اینکه ملت ایسلند بتواند خود را با عصر متغیر و متمدن امروز تطبیق دهد و پایه پای جهانیان پیشرفت کند، استادان دانشگاه دائماً در نسخ و متون خطی و کهنه کاوش می‌کنند تا برای معانی و مفاهیم جدید کلماتی را از لابلای کتابها پیدا نمایند تا بتوانند برای ابراز اندیشه‌ها و معانی تازه لغاتی متروک از زبان خود جست و جو کنند و آنها را دیگر بار زنده نمایند. چنانکه مثلاً برای لغت تلفون لغت‌شناسان ایسلندی کلمه «سیمی» (simi) را که لغتی است کهنه و به معنی «رشته یاسیم دراز» می‌باشد انتخاب کرده‌اند، همچنین برای لغت «جت» (jet) کلمه کهنه دیگری یعنی «thota» را که قبلاً به معنی پرندۀ دور پرواز و زود پروازی بوده است برگزیده‌اند و بجای جت آنرا بکار می‌برند.^۲

۱- خوب است این روش برای هموطنان ایرانی مادرس عبرتی باشد! (مترجم)

۲- آیا این نکته از نظر ما قابل دقت نیست؟! (مترجم)

ایسلند یکی از کشورهای است که مردم آن از جهت سواد و اطلاع در جهان بسیار پیشرفته‌اند. بطوری که در ایسلند نسبت انتشار کتابها برای یکنفر در سال هفت برابر بیشتر از نسبت کتابهایی است که در سال برای يك نفر در انگلستان منتشر می‌شود. ایسلندی‌ها مثلی دارند که فوق‌العاده جالب دقت است و آن اینست که می‌گویند: «**بی‌کفش بودن از بی‌کتاب بودن بهتر است**»^۱.

بسیاری از کتابهایی که در ایسلند خوانده می‌شود به زبانهای دانمارکی، انگلیسی، یا آلمانی است؛ زیرا مردم ایسلند از زبان فهمی و زبان دانی بسیار قوی و معروف می‌باشند. در ریکجاویک پایتخت ایسلند پنج روزنامه هست که هر روز منتشر میشود و بدست مردم می‌رسد و بطور کلی در هر خیابانی در کتابفروشی وجود دارد. عمومی‌ترین برنامه‌های رادیو که مورد علاقه همگان می‌باشد، داستانهایی است از «ساگاس» و «اراس»، مربوط به قرون دوازدهم و چهاردهم در خصوص سجایا و خلیقات افراد اولیه‌ای که در این سرزمین مستقر شده‌اند و نیز داستانهایی است درباره قهرمانان و الهه‌های قدیم که بصورت فرهنگ عامه درآمده و هر هفته در رادیو خوانده می‌شود و مورد توجه مردم می‌باشد. در حقیقت فرهنگ و معرفت مایه خوشحالی و سعادت مردم ایسلند است.

دولت همیشه به این امر مهم توجه دارد. چنانکه همیشه پولها و حقوق مرتب و کافی بوسیله دولت به هنرمندان، نویسندگان و موسیقی‌دانان پرداخته می‌شود تا غذای روح و روان و سرمایه معنوی ملت را فراهم کنند. دولت خود یک هیئت اپرا و دو ارکستر سمفونی و یک تئاتر ملی را رأساً حمایت و تشویق می‌کند تا بادل گرمی بکارهای هنری خود بپردازند. دسته‌های بالتی که از انگلستان، روسیه و دانمارک می‌آیند مرتباً نمایشهایی در پایتخت (ریکجاویک) تشکیل می‌دهند و هنر خود را به معرض تماشا و قضاوت مردم می‌گذارند.

آتش و یخبندان: چنانکه زمین شناسان اظهار عقیده می‌کنند ایسلند خیلی قدیم نیست. انفجارهای آتش‌فشانی موجب آمد که این جزیره سراز اقیانوس در آورد و به تدریج تشکیل شود. می‌گویند که این حادثه ۶۰ میلیون سال قبل روی نمود و بر اثر این قبیل انفجارهای آتشفشانی توده‌های خاک بصورت جزایری در آغوش آنها بوجود آمد. از آن جمله ایسلند بمرور زمان و گذشت قرون مواد مذاب آتشفشانی که از دهانه آتشفشان خارج شد بتدریج مساحت و وسعت آنرا زیاده‌تر کرد تا آن را به مساحتی در حدود ۳۹۸۰۰ میل مربع رسانید و باید گفت این جزیره هنوز در حالت ساخته شدن و بوجود آمدن است. هنوز هم آتشفشانهای جدیدی اغلب به ظهور می‌رسد. آخرین آتشفشان «سرتسی Surtsey» است که از ساحل جنوبی اندکی فاصله دارد. پیدایش آن بدین صورت بود که در بامداد ۱۴ نوامبر سال ۱۹۶۳ میلادی دودی غلیظ در سطح آب نمودار شد. ماهیگیرانی که در آن نزدیکیها بودند پنداشتند که کشتی بزرگی در آن حوالی آتش گرفته است وقتی نزدیکتر رفتند مشاهده نمودند که آب دریا در حال جوشیدن است. شب بعد مخروط سیاه‌رنگی را مشاهده کردند که سراز آغوش امواج بدر آورده و ارتفاعش به ۳۰ پارسیده بود و بر اثر برخورد آب دریا و مواد داغ و آتشین آتشفشان بخار غلیظی از آن برمی‌خاست و انفجارهای فراوانی را تولید می‌کرد. قطعات بسیار بزرگ مواد مذاب با شدت زیادی به هوا پرت

می‌شد و دیگر بار به داخل دریا فرومی‌افتاد. آذرخشهای ارغوانی که بر اثر انفجار دره‌ها تولید می‌شد از میان دودها - همچون صائمه‌های بهاری - با سرعتی شگفت انگیز و پیچ در پیچ به این سوی و آن سوی پرت می‌گردید. ماهها، همچنان مواد مذابه آتشفشانی بر سواحل «سرتسی» می‌ریخت. وقتی یکسال و نیم بعد از وقوع این آتشفشان بر فراز آن جزیره پرواز نمودم، جزیره‌ای دور از ساحل بوجود آمده بود که از لحاظ وسعت بالغ بر یکمیل مربع بود. مخروط اصلی کاملاً آرام بود اما دودی که ناشی از انفجارها بود و بخار غلیظی که از آنجا برمی‌خاست حکایت از جوشش و گداختن مواد آتشفشانی می‌کرد و در اطراف جزیره کاملاً مشهود بود و از ۷۵ میلی ریکجاویک به آسانی دیده می‌شد. آنچه بر اثر این آتشفشانها، در درجه دوم حاصل می‌شود، چشمه‌های آب گرمی است که جای‌جای مانند کتری‌های آب جوشان و در حال فروان می‌باشد و بی‌شک بر اثر همین آتشفشانهای شدید تولید می‌شود. سیاحانی که اغلب به ریکجاویک (که به معنی خلیج دوداست) برای تماشای مسافرت سفر می‌کنند، وقتی چشمه‌های جوشانی را می‌بینند که در گوشه و کنار بخاراتی به بالامتساعد می‌کنند، حتی در کرانه‌ها و جاهای خلوت و جاده‌های شنی و کوره‌راهها از این قبیل چشمه‌های جوشان مشاهده می‌کنند سخت دچار شگفتی می‌شوند و از تعداد آنها متعجب می‌مانند. ایسلندی‌هایی که در قسمت شمالی ساکن اند سالیان متمادی سیب‌زمینی‌ها و نان‌شان را در خاک رس گرم و گوگردی اطراف چنین چشمه‌هایی پخته‌اند. از معروفترین چشمه‌های آب گرم ایسلند آبی است که به «چشمه آب گرم بزرگ» نامبردار می‌باشد. نام این چشمه معروف بر چشمه‌های مشابه آن در تمام جهان اطلاق شده است. برخلاف سایر چشمه‌ها، این چشمه آبگرم تابع برنامه منظمی نیست، بدین جهت راهنمایان توریست‌ها نمایش آن را بدین صورت آغاز می‌کنند که: مقداری گرد صابون در حوضچه آن می‌ریزند. گرد صابون درست در زیر سطح آب حل می‌شود و ستونی از بخار به ارتفاع ۲۰۰ پا در داخل هوا بلند می‌شود. این نمایش در حدود ۲۰ دقیقه زمان می‌گیرد.

باهمه این آتشفشانها ایسلند سرزمین یخبندان و سرماست و می‌توان گفت یک هشتم سطح آن از توده‌های یخ پوشیده شده است. آنجا که از یخ پوشیده نشده، از توده‌های مواد آتشفشانی کوههای سیاه رنگ ملال‌خیزی بوجود آمده است که در هر گوشه و کنار به ارتفاعات مختلف دیده می‌شود. این قسمت وسیع و غیرمسکون آن چنان شباهتی، از لحاظ ظاهر، به سطح کره ماه دارد که عده‌ای از ستاره‌شناسان بخصوص بدانجا فرستاده شده‌اند که از لحاظ موقعیت حیات و خصوصیات اقلیمی این نقطه از جهان را که خیلی به‌ماه شباهت دارد مورد مطالعه قرار دهند و اوضاع و احوال آنجا را با ماه بسنجند.

در این کشور جای‌جای نقاط دیدنی و جالب توجه وجود دارد که زیبایی آنها مسحورکننده است. دره‌های وسیع در کرانه‌های ساحل که آب دریا در آنها پیشروی می‌کند در قسمت‌های سواحل غربی و شمالی دیده می‌شود که به دریا منتهی می‌گردد. صدها جزیره غیرمسکون و کوچک، مانند سگهائی که از گله نگهبانی می‌کنند، در اطراف ایسلند بر دریا نشسته‌اند. از سواحل جنوب و مشرق سواحل وسیع شنی و یا سواحلی که از صخره مستور شده است دره‌های عمیق و وسیع جدا می‌شود که از فرشی زمردین پوشیده شده و سبز و خرم است و در گوشه و کنار

آن ، خانه های دهقانی باسقف های قرمز رنگ همچون خالهای قرمزی بر صفحه سبز رنگ در کنار کوهستانها و دره های پر یخ دیده می شود .

در ایسلند راه آهن وجود ندارد . بهترین و رایج ترین وسیله برای مسافرت هواپیما است . در این کشور بیش از صد بنگاه مسافرت هوایی وجود دارد و باید گفت بهترین وسیله برای مسافرت به اطراف هواپیماست که در فرودگاههای مجهز می نشیند و مسافران با سرویس های منظم هواپیمائی به گوشه و کنار جهان می روند . هر سال تعداد مسافرین هوایی در اطراف و جوانب کشور مساوی سه پنجم تمام جمعیت ایسلند می باشد .

وقتی در هواپیما از بالا به پائین نگاه می کنید در همه جا آب می بینید . رودخانه هایی که از ذوب شدن یخ و برف تولید می شود و به سوی دریا روان است ؛ از ماهیهای قزل آلا و آزاد حیات و هیجانی دارند . آبشار نیز بحد فراوان درین کشور دیده می شود . دریاچه - هایی که در کوهستانها واقع است پر از انواع ماهی است . در همین دریاچه ها تکه های بزرگ یخ نیز دیده می شود که از یخچالهای کوهستانی جدا شده و سر از آب بدر آورده است .

آب و هوای ایسلند اگر چه بر حسب وضع فرق می کند ولی بالنسبه معتدل است . تابستانها هوا خنک است و حد متوسط درجه حرارت در ماه ژانویه - در ریکجاویک که شمالی ترین پایتخت های جهان است ۳۰ درجه می باشد . شاخه ای از جریان آب گرم (گلف استریم) که از سواحل ایسلند عبور می کند در بوجود آوردن این هوای معتدل سهم بسزائی دارد . هوایی که از جنوب پیالا در جریان است موجب نزول برف زیادی می شود و یخبندان های زیادی را بوجود می آورد ، اما عموماً پوشیدن بارانی بمراتب از پالتو ضخیم در هوای این منطقه مناسبتر است .

جریانهای هوای قطبی وقتی با ابرهای جنوبی تصادم می کنند معمولاً بیش از آن در سردی هوا مؤثر می باشند و در متغیر بودن آب و هوا تأثیر می کنند . این تغییر هوا بقدری است که در یک روز صبح ممکن است باران نرم ، آفتاب تند ، طوفان شدید و آرامش همه باهم پیش آیند . ایسلند ، تقریباً در ماههای تابستان ۲۴ ساعت روشنائی روز دارد و در زمستان برعکس تاریکی کاملی در آنجا حکمفرما می باشد .

پسران و دختران: مردم این دیار از وضع هوا بسیار مبهم تر می نمایند ! ابتدا از نامگذاری آنها شروع می کنیم . اهالی ایسلند نام مذهبی خود و نام مذهبی پدرشان را بکار می برند و به آن کلمه « پسر » یا « دختر » می افزایند . مثلاً اگر من از اهالی ایسلند باشم نام من « جیمز هاگ سن » خواهد شد زیرا که نام مذهبی پدرم « هاگ » بوده است و ناچار کلمه « son » که بمعنی پسر است بدنبال نام من افزوده خواهد شد . زنم که ژوزفین نامیده می شود در ایسلند « ژوزفین جانس دایتر » خواهد شد زیرا که نام کوچک پدرش « جان » است و چون زنم دختر « جان » بوده است ؛ بنا بر این کلمه « John » کلمه « Dattir » که بمعنی دختر است به اسمش افزوده خواهد شد . بدین طریق در یک خانواده ایسلندی نام خانوادگی شوهر و زن و بچه ها ، همه باهم اختلاف پیدا می کنند . مرد ایسلندی هنگامی که در هتلی در خارج از کشورش اقامت می کند و صاحب هتل نام او و اعضای خانواده اش را ثبت می نماید به یقین در بستگی و خویشی آن افراد نسبت بهم دچار تردید و اشتباه می شود .

در ایسلند غفلت ها و خطاهائی ناشی از جوانی بندرت اتفاق می افتد . جهالت ، زور گوئی

واجحاف ازهر روی در این سرزمین نایاب است . در پنجاه سال اخیر تنها سه فقره جنایت در ایسلند اتفاق افتاده است . در تمام کشور ایسلند ۲۵۰ پلیس بیشتر نیست .

در چند قرن یکبار سروصدا و زد و خوردی اتفاق افتاده که شباهتی به «بلوا» و «آشوب» داشته است . این قبیل اتفاقات بقدری درین کشور نادر است که حتی پلیس فراموش می کند چگونه باید فی المثل با گاز اشک آور در برابر چنین حوادثی انجام وظیفه نماید زیرا این قبیل موارد بسیار دیر دیر پیش می آید . تنها چیزی که درین کشور دیده می شود قاجاق و خطاهای رانندگی و بدتر از اینها مستی درحین رانندگی است . این امر از کارهای بسیار ناشایست محسوب می شود چنانکه اگر شخصی بعد از آنکه مشروب نوشیده و برانندگی پردازد و پلیس ایسلند او را به چنگ آورد تصدیق رانندگی اش را بمدت شش ماه نکه میدارند و ۳۰ دلار جریمه اش می کنند و شش روز به زندانش می اندازند ! راننده مست می تواند وقتی را که برای اجرای حکم مناسبتر است انتخاب کند . زندان ایسلند همچون خانه های ییلاقی و دهقانی است و از صفا و طراوت برخوردار است و عموماً در چنین زندانهای سلولهای تکی وجود ندارد .

استعدادهای امیدبخش: قسمت عمده از بودجه عمومی ایسلند در راه تعلیمات عمومی و مجانی - تا سطح دانشگاه - و برای بهداشت و بیمه حوادث و بیکاری و مخارج پانسیون های زمان پیری صرف و خرج می گردد و برای تأمین مخارج مهم تعلیم و تربیت و بهداشت مالیاتهای بسیار سنگین تصاعدی بر درآمدها وضع شده است (مالیات بر درآمد تصاعدی بوسیله دولت و شهرداریها وصول می گردد و این مالیاتها ممکن است تا ۵۷ درصد از عایدات يك فرد افزایش پیدا کند) درآمد مردم ایسلند هم بسیار رضایت بخش است و تقریباً هر کسی دو تاسه شغل دارد و ساعات متوالی با فعالیت زیادی کار می کند .

یکی از جمله کارهای عمده و آزاد کشور ایسلند شرکت هواپیمائی لافت لیدر (برای مسافرتها ی هوائی است) و این تنها خط هوائی است که در شمال آتلانتیک کار می کند و بطور خصوصی و مستقل اداره می شود و حتی از کمک دولت بهره ای نمی برد . این مؤسسه بزرگ ۲۲ سال قبل با داشتن يك دستگاه هواپیما و سرمایه ای کمتر از ۳۵۰۰ دلار بوجود آمد ؛ اما امروز خود بزرگترین کارفرما و مؤسسه استخدام کننده محسوب می گردد . این شرکت در سال ۱۹۶۴ میلادی یکصد و شش هزار مسافر را از ممالك متحده امریکا و اروپا و خود ایسلند آورده و بدان کشورها برده است . استفاده خالص این مؤسسه بالغ بر ۳۵۰ هزار دلار در سال مزبور بوده است ؛ که پانزده درصد سود به صاحبان سهام پرداخته و جوایز و پاداشهای بسیار زیادی به مستخدمان خود نیز داده است .

اقتصاد این جزیره بطور انحصار بستگی به ماهیگیری دارد . مجموع ماهیگیری در سال بالغ بر يك میلیون تن می شود و این مقدار با ماهیگیری کشور نروژ که بیست برابر بیشتر از ایسلند جمعیت دارد برابر است !

ایسلند استفاده بسیار خوبی از منابع طبیعی خود برده است . برای مثال گلخانه های را می توان نام برد که با بخارهای طبیعی و گرم تربیت و مواظبت می شود . در «هورا گردی» جریب های زیادی از زمین گوجه فرنگی ، خربزه ، انگور ، آناناس ، موز و دانه های قهوه زراعت می شود و برای محفوظ بودن از سرما در خانه های شیشه ای قرار دارد که با بخار گرم چشمه های جوشان گرم می شود و زراعت آن بسیار پرثمر است .

هشتاد تا نود درصد ساختمانها و خانهها در ریکجاویک با سیستم شوفاژ سانترال (حرارت مرکزی) بخار گرم می شود که بوسیله لوله هایی که پراز آب ۱۳۰ درجه حرارت می باشد از چاههایی که ده میل از آنجا فاصله دارد تأمین می گردد. این آبهای معدنی همیشه گرم هستند. در پنج سال دیگر تمام شهر ریکجاویک بهمین وسیله گرم خواهد شد، همچنانکه بقیه شهرهای کشور نیز بهمین طریق از گرمای طبیعی بهره ور خواهد گردید.

اما ایسلند اکنون نگران آینده است؛ می خواهد بداند چه کارهایی در آینده می تواند انجام دهد و از آبشارها و چشمه های آبگرم حداکثر استفاده را خواهد کرد. قدرت و استعداد این منابع طبیعی از جهت برق پنج میلیون کیلووات برآورده شده است. برای اینکه از چنین قدرتی بتوان به حد لازم بهره گرفت؛ کارهای تازه ای شروع شده و مورد تشویق و حمایت خاص قرار گرفته است. مانند کارخانه های شیمیائی، صنایع آلومینیومی، گلخانه های بسیار بزرگ برای پرورتن گل های زیبا جهت حمل به شهرهای بزرگ کشور های جهان و عرضه کردن آنها به بازارهای مهم دنیا. آبهای سنگین و معدنی برای عصر آتومی.

استخراج نمک از دریا و مانند آنها: چون ایسلند به تکنولوژی جدیدی دست می یازد بالنتیجه از زندگی فلاحی به زندگی صنعتی انتقال می یابد و وارد مرحله صنعتی می شود. صنعت ایسلند ۳۰٪ جمعیت خود را برای امور فنی استخدام می نماید. هنگامی که ریکجاویک کمتر از ۵ هزار جمعیت داشت، در اوایل قرن بیستم، این مقدار سه درصد بیشتر نبود و جمعیت ریکجاویک اکنون از ۵ هزار به ۷۷ هزار رسیده است. ایسلند چون هر چیزی را که بدان نیاز دارد وارد می نماید، همچنان با مسائلی روبرو می باشد. مثلاً قیمت مواد غذائی ۲۰٪ گرانتر از قاره اروپاست. قیمتها ده درصد افزایش یافته و درین ده سال اخیر مرزها چهل درصد از سال ۱۹۶۳ اضافه شده است. با آنکه ایسلند عضو پیمان ناتو (N.A.T.O) می باشد ۲۵ درصد تجارتش به کشور های پشت پرده آهنین بستگی دارد. بلافاصله بعد از جنگ، بخاطر رنجی که مردم شوروی در جنگ تحمل کردند، کمونیست ها حیثیت قابل ملاحظه ای در ایسلند بدست آوردند.

انقلاب هنگری این علاقه و حیثیت را بتحلیل برد و امروز کمونیست ها فقط از ۶۰ صندلی در «آلتنیگ» قدیمی ترین مجمع پارلمان جهان فقط ۹ صندلی را در دست دارند. بهر حال برای اینکه ایسلند بتواند گذشته و آینده و کهنه و نورا در کشور خود بطرق گوناگون با هم آشتی دهد، زندگی و شرایط حیات روز بروز در حال تغیر و تبدل است. این دگرگونی مطلوب زائیده فعالیت مردم است.

شبی با یکی از مدیران جراید ایسلند بنام «ایندریدی تورستینسن»^۱ سخن می گفتم. وی چنین می گفت:

«سی و نه سال پیش روی تخته پوست کره الاغی در کلبه ای گلین در ایسلند شمالی چشم بجهان گشودم. در همین مدت کوتاه من و دیگران با گامهای بلند بسوی پیشرفت و اوضاع واحوال مساعدی که امروز در آن هستیم گام برداشتیم و پیش رفتیم. از کجا براه افتادیم و بکجا رسیدیم! کوشیدیم خود را با زندگی امروزی وفق دهیم.»

باری: ایسلند روبه آینده روشن خود گام برمی دارد و بگفته پرزیدنت آسگر آسگرسن: «چه بخواهیم و چه نخواهیم امروز دیگر دوران انزوا و کناره گیری سپری شده و باید همگام با ملل مرقی جهان به پیش برویم.» اینست شعار مردم ایسلند.

حسین سعادت نوری

روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه

از کتاب‌های بسیار مفید و سودمندی که پیرامون حوادث روزمره دوره ناصرالدین شاه به رشته تحریر کشیده شده و مورد استفاده محققین تاریخ عصر قاجاریه است روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه می‌باشد که اخیراً به اهتمام دانشمند بزرگوار حضرت آقای ایرج افشار به حلیه طبع آراسته گردیده است. در تعریف و تمجید ایرج افشار و محامد و مزایای اخلاقی او استاد حبیب یغمائی چندین بار در مجله شریفه یغما مطالبی نوشته و در این زمینه داد سخن داده‌اند. بی‌شائبه مبالغه و اغراق، دهانی به پهنای فلک لازم است تا خصال حمیده و اوصاف پسندیده این مرد دانشمند و فاضل را که از لحاظ فعالیت‌های مطبوعاتی و پرکاری آن‌هم بدون تظاهر و خود-نمایی کم نظیر است تعریف و توصیف نماید.

تهیه و تنظیم فهرست اعلام کتابی چون خاطرات اعتماد السلطنه که متضمن اسامی عده بسیاری از رجال معاصر می‌باشد خاصه اینکه اغلب آن‌ها دارای القاب و عناوین و مشاغل مشترک بوده‌اند کاری است بسیار صعب و دشوار و انجام چنین امری جز از آقای افشار که دارای مطالعات فراوان تاریخی می‌باشند از همه کس ساخته نیست. آقای ایرج افشار در صفحه هفت مقدمه کتاب مورد بحث نوشته‌اند: «امیدوارم که در این کار کمتر اشتباه و سهو بر من روی آورده باشد. اگر خوانندگان به چنین مواردی برخوردند استدعای مؤکد دارم که یادآوری فرمایند.» نویسنده ناچیز این سطور امتثالاً للامر مسامحاتی را که به نظرش رسید متذکر میشود تا در صورت لزوم در موقع تجدید طبع این کتاب مورد توجه قرار بگیرد.

● در ضمن فهرست اسامی و اعلام آقا رضا خان عکاس باشی برادر میرزا علی نقی حکیم الممالک متوفی جمادی الثانی ۱۳۰۷ ه. ق. را که ابتدا آجودان مخصوص و سپس اقبال السلطنه لقب گرفت با میرزا مهدی خان پسر فرخ خان امین الدوله غفاری که اول آجودان مخصوص و بعد وزیر همايون و سپس قائم مقام لقب داشت و در ۱۳۱۷ وزیر پست و در ۱۳۲۵ ه. ق. در کابینه‌های سلطان علی خان وزیر اختم و میرزا علی اصغر خان امین السلطان و حسین قلی خان نظام السلطنه مافی وزیر تجارت بود خلط فرموده‌اند. میرزا ابراهیم خان صدیق الممالک شیبانی در ص ۴۲۳ منتخب التواریخ مینویسد: «آقا رضا خان آجودان مخصوص و وزیر قورخانه در ۱۳۰۳ به اقبال السلطنه ملقب شد و مهدی خان پیش خدمت پسر فرخ خان کاشی آجودان مخصوص شد.»

● شماره صفحات مربوط به مأموریت‌های محمد رحیم خان علاء الدوله نسق‌چی باشی که در اواخر عمر به امیر نظام ملقب گردید در ص ۱۲۲۰ سهواً در ذیل اسم حسن علی خان گروسی که او هم بعدها امیر نظام لقب گرفت به ثبت رسیده و اصولاً از محمد رحیم خان علاء الدوله با لقب امیر نظامی ذکر به میان نیامده. لزوماً تذکر داده میشود که پس از فتنه شیخ عبیدالله کرد و فرار او به خاک عثمانی مظفرالدین میرزا ولیعهد مغضوباً بطهران فراخوانده شد و

محمد رحیم خان علاءالدوله که وزیر دربار اعظم و سرکشیکچی باشی بود در ۱۲۹۸ با لقب امیر نظامی و اختیارات تام و دم و دستگاه مفصل و اعضای کار آزموده و مجرب مأمور آذربایجان شد (شرح حال عباس میرزا ملک آرا ص ۹۶ و منتظم ناصری جلد سوم ص ۳۶۹) امیر نظام یعنی محمد رحیم خان علاءالدوله در ۱۲۹۹ که مظفرالدین میرزا به تبریز مراجعت کرد کماکان راتق و فاتق امور بود و در سلخ ذی قعدة همین سال در شهر اورمیه (رضائیة فعلی) به مرض سکه در گذشت. (منتظم ناصری جلد سوم ص ۳۸۱) اعتماد السلطنه در ص ۲۲۰ خاطرات خود نوشته است که امیر نظام در شهر خوی به مرض مفاجاة در گذشت.

● در سال ۱۳۰۰ ه. ق. مأموری که از طرف دولت انگلیس در شهرهای خراسان به سیر و سیاحت اشتغال داشت استیوارت بود نه استودارت (ص ۲۷۸) و او همان کسی است که متکراً و به نام خواجه ابراهیم ارمنی مدتی در محمد آباد درگز بود. (ر. ک. به مقاله این جانب در شماره ۳ سال یازدهم یغما) در زمان محمد شاه يك نفر انگلیسی هم به نام استودارت با سمت نایب دوم سفارت در ایران مأموریت داشت که در موقع محاصره هرات به حکم کلنل وزیر مختار امپراطوری بریتانیا به حضور شاه قاجار بار یافت و به نام دولت متبوع خود تقاضا کرد که دولت شاهنشاهی از تصرف هرات صرف نظر نماید والا سپاهیان انگلیس که وارد خلیج فارس شده اند به خاک ایران تجاوز خواهند کرد. استودارت چندی بعد به بخارا رفت و امیر بخارا او و کونولی را که به دنبال وی عازم آن محل گردیده بود بقتل رسانید. بی مناسبت نیست یادآوری شود که در کتاب وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه حاوی منتخب سه سال از خاطرات اعتماد السلطنه که در حدود بیست سال قبل به طبع رسیده اسم مأمور انگلیسی مقیم خراسان در ۱۳۰۰ ه. ق. استیوارت نوشته شده.

● در ص ۱۲۲۰ الله قلی خان ایلخانی پسر عزت نسا خانم و موسی خان یعنی نوه دختری خاقان و نوه پسر حسین قلی خان قاجار و ریب حاجی میرزا آقاسی را پسر فتحعلیشاه معرفی کرده اند که البته اشتباه فاحش است.

● در ذیل لقب حاجب الدوله در ص ۱۲۲۵ حاج محمد خان حاجب الدوله و محمد حسن خان حاجب الدوله پسر محمد رحیم خان علاءالدوله با یکدیگر خلط گردیده. واقعه فوت حاجب الدوله مندرج در ص ۶۱۲ مربوط به محمد حسن خان است که در زمستان ۱۳۰۵ قمری شبی هنگام صرف شام يك تکه ته دیگ در گلویش گیر کرد و در نتیجه همین پیش آمد زندگی را بدرود گفت. در همان اوقات شایع شد که «يك برنج کشتش» و از قضا همین عبارت به حساب حمل ماده تاریخ فوت اوست. خانم اشرف الملوک همسر احمد قوام السلطنه دختر همین محمد حسن خان حاجب الدوله است.

● اسم برادر فتحعلی شاه و اسم پسر علی قلی خان مخبر الدوله در صفحات ۱۲۲۶ و ۱۲۴۱ به جای حسین قلی خان سهواً حسن علی خان نوشته شده.

● محمد میرزا حشمت السلطنه پسر اعتضاد الدوله بوده نه اعتضاد السلطنه. لقب محمد حسین میرزا نیز حشمت الدوله بوده نه حشمت السلطنه (ص ۱۲۲۷)

● در ذیل لقب خان خانان فقط اسم سلیمان خان برادر اعیانی مهد علیا نوشته شده و اسم حاج مهدی قلی خان مخبر السلطنه پسر علی قلی خان مخبر الدوله که در صفحات مختلف این کتاب منجمله ص ۱۱۶۲ به نام و شهرت او اشاره شده از قلم افتاده است .

● مراد از سلطان احمد میرزا پسر سلطان محمد میرزا که در صفحات ۴۳۸ و ۲۴۷ از وی سخن به میان آمده احمد میرزا نواده امام قلی میرزا عماد الدوله است نه احمد میرزا عضد الدوله (سطر سوم ص ۱۲۳۰)

● در ذیل اسم سلطان محمد میرزا (ص ۱۲۳۰) مطالب مربوط به محمد میرزا پسر امام قلی میرزا عماد الدوله و محمد میرزا معروف به آقا داماد که در ۱۲۹۹ هـ . ق. سیف الدوله لقب گرفت و پسر احمد میرزا عضد الدوله بود با یکدیگر تخلیط گردیده است. واقعه فوت محمد میرزا مندرج در ص ۹۷۶ که در ۱۳۱۰ اتفاق افتاده مربوط به سلطان محمد میرزا برادر زن اعتماد السلطنه است که در جوار آرامگاه حضرت عبدالعظیم در مقبره خواهرش سرور السلطنه همسر ناصرالدین شاه به خاک سپرده شد. سلطان محمد میرزا سیف الدوله در ۱۳۳۹ به جوار رحمت الهی پیوسته و آرامگاه او در ملایر است .

● در ذیل لقب صارم الدوله (ص ۱۲۳۲) مطالب مربوط به علی قلی میرزا صارم الدوله پسر امام قلی میرزا عماد الدوله و ابوالفتح حان صارم الدوله پسر محمد حسن خان ایروانی معروف به خان بابا خان سردار در یک ردیف ثبت گردیده و عکس هر دو صارم الدوله در چند صفحه بعد بدون ذکر اسم هریک به طبع رسیده است. عکس نفر اول دست راست از ابوالفتح خان و عکس دست چپ از علی قلی میرزا است که این دومی به پدرس امام قلی میرزا عماد الدوله که عکس او در چهار صفحه بعد چاپ شده است شباهت کامل دارد.

● لقب بعدی عین الملک شیر خان یا انوشیروان خان ایلخانی قاجار هم اعتضاد الدوله بود که در ص ۱۲۳۶ سهواً عضد الدوله نوشته شده .

● در ص ۱۲۴۴ اسم معین الملک که بعدها مشیر الدوله لقب گرفت اشتباهاً یحیی به جای محسن به چاپ رسیده . و در ذیل لقب ملک آرا مطالب مربوط به محمد قلی میرزا ملک آرا پسر فتح علی شاه و عباس میرزا ملک آرا برادر صلیبی ناصرالدین شاه با یکدیگر خلط گردیده .

● در ص ۱۲۴۵ ضمن فهرست اعلام، واقعه فوت مهدی قلی خان برادر عضد الملک مندرج در ص ۴۵۱ متن کتاب که در ۱۳۰۳ اتفاق افتاده در ذیل اسم مهدی قلی خان میر آخور (مجد الدوله) نوشته شده در صورتی که این شخص اخیر الذکر در اواخر ۱۳۱۶ شمسی چشم از جهان پوشیده است .

● در ص ۱۲۱۹ ماه نوش لب خانم افتخار السلطنه دختر فتح علی شاه وزن میرزا نبی خان امیر دیوان را که در ۱۳۰۶ قمری فوت کرده است با ایران الملوک افتخار السلطنه که عارف قزوینی در مطلع ترانه معروف خود در توصیف اومی گوید «افتخار همه آفاقی و محبوب منی» خلط فرموده اند .

● منظور از سواره دویرن که در ص ۷۱۰ با علامت استفهام به چاپ رسیده طایفه دویرن

یکی از قبایل چهارگانه ایل شاهسون است. ایل شاهسون چهارطایفه بودند به نام دویرن، افشار، اینانلو و قورت بیکلو.

● اسم پسر ناصرالدین شاه از مرجان خانم ترکمان (ص ۸۱۶) که در اصل سفید بوده حسین علی میرزا امین الدوله است. حسین علی میرزا در ۱۳۳۱ خورشیدی پس از یک بیماری ممتد در بیمارستان نجمیه بدرود زندگانی گفت و در جوار قبر ظهیرالدوله به خاک سپرده شد.

● جمله «این مسئله خنجر خان محمد خان باید صحت داشته باشد» مندرج در متن ص ۲۷ که آقای افشار در حاشیه هر قوم فرموده اند «منظور معلوم نشد» و عبارت «آن شمرخانه خمیر» مندرج در ص ۶۰ که با علامت استفهام به طبع رسیده اشتباه است و با تبدیل «خان» به «جان» و تغییر «خمیر» به «خنجر» موضوع مفهوم خواهد شد و اشاره به داستانی است که بین عوام در آن ایام شایع بود و می گفتند خنجر شمر در خانه محمد جان نیای خانواده های علاءالدوله و ظهیرالدوله است (رجوع کنید به مقاله این جانب در ص ۴۱۲ سال ۱۹ یغما).

● جمله «معاینه حالت دویکتوت که اسباب های بادی رادیده بود و تصور دیو کرده بود داشتیم» مندرج در ص ۴۴ که در حاشیه نوشته شده «عبارت درست خوانده نشد و مفهوم نیست» باید «معاینه حالت دن کیشوت که آسیاب های بادی رادیده بود» چاپ شده باشد. اعتماد السلطنه در صفحات دیگر من جمله ص ۱۰۶۴ به اسم دن کیشوت اشاره کرده و اشخاصی امثال مهدی قلی خان مجدالدوله را به او تشبیه نموده است.

● عبارات ذیل وقایع روز یکشنبه ۲۱ شوال ۱۲۹۲ (ص ۵۲) مغشوش و آقا محمد خان برادری به نام الله قلی خان نداشته است.

● کلمات «دخترها بیل چیزی؟» (ص ۲۶۱) نادرست و صحیح آن دختر حمامی چیزی و منظور سکینه خانم یکی از صیغه های ناصرالدین شاه است که پدرش از گرما به داران چیز شمیرانات بود.

● در ص ۴۶۹ نوشته شده است که «به ملیچک دوم در فرمان خطاب معتمد السلطانی دادند» و در فهرست اعلام ص ۱۲۴۴ معتمد السلطان را هم مثل عزیز السلطان از القاب اختصاصی غلام علی خان ملیچک ثبت کرده اند. گویا حاجت به توضیح نباشد که عنوان «معتمد السلطان» از عناوین اختصاصی نبوده و جنبه عمومی داشته و در ردیف «مقرب الخاقان» است که در سر لوحه فرامین سابق به صاحب فرمان اطلاق می نمودند.

● در ص ۱۲۳۷ فهرست اعلام اسامی کشیک چی باشی، محمد حسن میرزا و فخرالملک که سه شخصیت جداگانه بوده و در ص ۱۱۶۴ به نام آنان اشاره شده هر سه اشتباهاً در ذیل لقب فخرالملک به ثبت رسیده.

● جمله «حالا لکنت و خرت و پرت است» (ص ۱۱۷) ظاهراً در اصل «لکنته و خرفت و پیر»

بوده و اعتماد السلطنه این اصطلاح را در موارد دیگر منجمله در ص ۱۰۸۹ نسبت به حکیم طلوزان فرانسوی هم به کار برده است.

● مراد از «شمس الشعراى دیگرى» (ص ۱۲۳۱) عبدالحسین میرزا پدر اسدالله میرزا شمس ملک آرا (شهاب الدوله) است.

● در صفحه ده مقدمه کتاب، تحت عنوان «اجمالی در احوال مؤلف»، نوشته شده است که محمدحسن خان اعتماد السلطنه در ۱۲۸۸ با اشرف السلطنه دختر امام قلی میرزا عمادالدوله ازدواج کرد و ثمره این ازدواج دختری بود که به عقد مزاجت حاج حسین خان نوائی درآمد. متأسفانه در این مورد ذهولی روی داده است و عذرا خانم دختر اعتماد السلطنه از همسر اولش بود که «سلطان» نام داشته و در فهرست اعلام (ص ۱۲۲۹) سلطان خانم سهواً دختر او معرفی شده است. اعتماد السلطنه در ص ۱۵۹ مینویسد: «سلطان، والدۀ دختر من که مدتی است ناخوش است در حالت بدروود جهان فانی است.» اعتماد السلطنه در ۱۲۸۸ با دختر امام قلی میرزا عمادالدوله عقد ازدواج بسته (ص ۱۰ مقدمه) و عذرا خانم در ۱۲۹۹ یعنی یازده سال بعد وفات کرده و در آن تاریخ به استناد مندرجات ص ۱۹۱ بیست و چهار سال دهنفته است. آقای خان ملک ساسانی (سید احمد خان محتشم السلطان) هم که محمدحسن خان اعتماد السلطنه عموی مادرشان است در ص ۱۷۴ سیاستگران دوره قاجاریه این موضوع را متعرض گردیده و صراحتاً نوشته اند که محمدحسن خان از خانم اشرف السلطنه فرزندی نداشت. مضافاً این که اعتماد السلطنه در بعضی موارد باین موضوع اشاره کرده و منجمله در ص ۷۲۲ خاطرات خود چنین نوشته است:

«بعد با اهل خانه که نوزده سال تمام است ازواج نموده ایم و داع کردم. با وجودی که من از این زن اولاد ندارم طوری هم دیگر را دوست داریم که کمتر کسی در عالم این طور محبت دارد.»

روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه مانند کتب دیگری که در ایران به طبع میرسد متأسفانه دارای اغلاط مطبعی بسیاری است که البته اغلب این اشتباهات به قرینه جمله مفهوم میشود. پاره ای از القاب و عناوین که در متن کتاب اشتباهاً به چاپ رسیده ضمن فهرست اسامی درست نوشته شده است ولی حق این بود که این موضوع به نجوی از انحا تذکر داده می شد تا صحیح از سقیم مشخص شود. عدم تصحیح اغلاط سنوات تاریخی سرلوحه بعضی صفحات منجمله ص ۶۳۰ تا ص ۶۷۲ که ۱۳۰۶ به جای ۱۳۰۵ نوشته شده مشمول همین اعتراض است.

ناشر محترم ضمن مقدمه یکی دو نفر از کسانی را که در متن کتاب به نام آنان اشاره شده به اختصار معرفی فرموده اند و هر گاه این عمل را بسط داده و سایر این قبیل اشخاص را هم معرفی می فرمودند زحمات ایشان بیشتر مأجور و مشکور بود. مثلاً آقا رشید عموی محمد حسن خان اعتماد السلطنه که در چند مورد به نام او اشاره شده نیای آقایان رشیدیان است و خانواده های اعتماد مقدم و رشیدیان و مقدم با یک دیگر منسوب می باشند. مراد از شهاب السلطنه بختیاری هم محمد حسین خان پسر حاج امام قلی خان ایلخانی است که بعد به سپهدار ملقب گردید و لقب شهاب السلطنه به غلام حسین خان برادرش داده شد. غلام حسین خان بعدها

سردار محتشم لقب گرفت و سلطان علی خان پسر حاج عباس قلی خان پسر حاج امام قلی خان به شهاب السلطنه ملقب گردید .

مرحوم میرزا محمدخان قزوینی ضمن سلسله مقالات «وفیات معاصرین» که در مجله یادگار چاپ و منتشر شده است در ضمن شرح حال محمد حسن خان اعتمادالسلطنه (ص ۳۶ شماره ۳ سال سوم) پدرش حاج علی خان را که مأمور قتل امیر کبیر بوده از «میر غضبان ناصرالدین شاه» معرفی و به ضرر قاطع نوشته است که جمیع تألیفات منسوب به اعتمادالسلطنه به استثنای یکی دو کتاب از آن جمله کتاب خلسه از تألیفات دیگران میباشد .

شادروان قزوینی در شرح حال شیخ مهدی شمس العلما (ص ۵۷ شماره سوم سال پنجم یادگار) که وصی پدر ایشان بوده و هر دو عضویت اداره انطباعات ناصری را داشته اند بدشرح و بسط این مطلب پرداخته و نوشته است : «اعتمادالسلطنه به زور و تهدید و امید داشت که فضائی که در جزو اداره دارالتألیف یا دارالترجمه بودند کتاب هائی که خود او موضوع آنها را اقتراح می کرد تألیف نمایند و بعد خود او آن ها را به اسم خود طبع و نشر و امضا می نمود . مثلاً کتاب المآثر والاکثار از بآبسم الله تا تاءتمت از آثار قلمی مرحوم شمس العلماست .» جناب آقای خان ملک ساسانی از روی تعصب خانوادگی اصولاً رفتن حاج علی خان را به کاشان منکر شده و در ص ۴۱ «دست پنهان سیاست انگلیس در ایران» نوشته اند که او در قم توقف کرد و علی خان نایب فراش خانه و میرزا احمد جلودار خود را برای قتل امیر کبیر به کاشان فرستاد . البته این ادعا به استناد مدارک معتبر دیگر مردود است . در جواب مرحوم قزوینی و دوستان او نیز به تلویح در صفحات ۱۷۸ و ۱۷۹ کتاب «سیاست گران دوره قاجار» چنین افاده مرام فرموده اند : «معاندین اعتمادالسلطنه که روزی جزو اجزای دارالطباعة او بودند میگویند که این کتاب ها را دیگران نوشته اند و او به اسم خود منتشر کرده است ... باید دید آقایان منتقدین که هر روز به نوعی در صدد تحقیر اعتمادالسلطنه هستند در این قرن علم و اطلاع و در این ایامی که وسایل تهیه اسناد و مدارک و مطالعه در کتاب خانه های دنیا به احسن وجه فراهم و روابط روز افزون ما با اروپا و امریکا از هر جهت آسان تر از ایام اعتمادالسلطنه است چه تألیف و تصنیفی از خود به یادگار گذاشته که به خود حق این گستاخی ها را می دهند ! آیا جز تحقیق در دیوان خواجه حافظ یا انتخاب اشعار فردوسی یا ترجمه غلط و نفهمیده تألیفات فلسفی اروپائیان یا تعلیقات غیر وارد مجعول یا تجدید چاپ کتب بعضی از قدما در این قرن طلائی چه آثاری از خود باقی گذاشته اند ؟ ...»

.... باطل بودن این ادعا از یادداشت های روزانه در بار ناصرالدین شاه (یعنی همین کتاب روزنامه خاطرات) ثابت و مسلم است .»

انتشار کتاب خاطرات اعتمادالسلطنه به این مشاجره خاتمه میدهد و بسیاری از ابهامات تاریخی دیگر را روشن میکند . با مراجعه به ص ۷۶۷ کتاب نام برده ثابت و مدلل خواهد شد که از دونفر دانشمند سابق الذکر : مرحوم قزوینی که طایر روح پرفتوحش به شاخسار جنان پرواز کرده یا جناب آقای خان ملک که با کرم عمیم هنوز هم خوش بختانه دیگران را از فضایل و کمالات خود بهره مند میسازند ، کدام يك در گفته خود صادق میباشد . اعتمادالسلطنه می نویسد : «امسال در کتاب مآثر والاکثار که به دستور العمل من شیخ مهدی نوشته اسامی فضلا و شعرای این عصر را ثبت نموده اسمی هم از این دیوانه برده (یعنی از میرزا کاظم ملک الاطبا)

و علی‌الرسم او را طبیب حاذق نوشته ... خلاصه این کتاب را امسال شیخ مهدی ضایع کرد. از طرز و موضوعی که من دستور دادم خارج کرد. از هر کس تملق و طمع داشته تمجید زیاد نموده.

جناب آقای خان ملک‌ساسانی میگویند: اعتمادالسلطنه البته بافضلا و هنرمندان نامی عصر مثل طبیب عیسی‌دم و استاد فنون فضایل میرزا ابوالفضل ساوجی پدر آقای ذبیح بهروز و مثل حاجی میرزا محمد حسین ملک‌الکتاب پدر نگارنده محشور بود و از محضر آنها استفاده می‌کرد اما نه این است که کتاب‌ها را آنها نوشته باشند و او به اسم خود انتشار داده باشد. در صورتی که اعتمادالسلطنه باستناد نوشته‌هایش از میرزا محمد حسین ملک‌الکتاب گریزان بوده و به او هم که از نظر فضل و کمال شهرت فراوان داشته بشدت حمله نموده و درص ۶۵۸ خاطرات خود چنین نوشته است: «منزل که آمدم میرزا محمد حسین ملک‌الکتاب که برادر زاده من عیال اوست دیدم که از شهر آمده. چون این هم از خمیره ملک‌الطیباست و هر دو بی علم و بی‌سواد و پرمدها هستند خوش نیامد. جهت آمدنش این بود که پسر عمویش مرده می‌خواهد مواجب او را ضمیمه مواجب خودش بکند. من هم کاغذ شفاعتی به امین‌السلطان نوشتم عریضه او را فرستادم، خدا بیامرزد پدرش را که عصر جواب مساعدی برایش فرستاد. شب منزل من بود صبح میرود.»

تردیدى نباید داشت که هر گاه سطور بالا - بنظر جناب آقای خان‌ملك رسیده بود به آن شدت وحدت شمشیر به روی قزوینی نمی‌کشیدند. در پایان يك بار دیگر زحمات حضرت آقای افشار را در طبع و نشر یادداشت‌های روزانه اعتمادالسلطنه می‌ستاید و از نکاتی که حسب‌الامر خود ایشان تذکر داده شد طلب عفو می‌نماید.

غزل

در سراپرده دل محرم اسرار نبود
اندر این گلخن ویرانه بجز خار نبود
هیچکس درهمه آفاق خریدار نبود
از وفاداری و مهر و ادب آثار نبود
کس ندیدم که به عشق تو گرفتار نبود
اندر این بزم ز روز ازلم بار نبود*
کس چو او از من دل‌باخته بیزار نبود
جان سپردن زغم هجرت تو دشوار نبود
ای که يك لحظه مرا مهر تو پادار نبود
بهر این عاشق مسکین به از این کار نبود

یحیی ریحان - مادرید

یار او بودم و آن یار مرا یار نبود
اینقدر وصف مکن از گل و گلزار جهان
عرضه کردم بر هر طایفه کالای وفا
همه جا یافتم آثار تباهی و نفاق
بشنیدم همه جا درد دل مردم دهر
عقل شد مات از این خلقت ناباب‌ای کاش
کس چو من عاشق آن دلبرفتانه نگشت
بود دشوار فراق رخ تو ای دلدار
قهر تو تا ابدالدهر چرا ماند بجای
محور ویت شد و جان داد به عشقت ریحان

تو به تصریح شاعر در نامه خصوصی، منظور حبیب یغمائی است.

سعیدی سیرجانی
از کتاب «زیر خاکستر»

سیه چرده ای لاغرا اندامکی

نجاتم دهد از غم روزگار
به افعی پناهنده گردم زمار

سیه چرده ای لاغرا اندامکی
به زهرش کنم تلخی غم علاج

مکم ، قیرگون شیرۀ جان او
سیه جسم بی جان پیچان او

چو در پرتو آتش افتد بتاب
خزد ، نرم نرمک به گورسیاه

به غار سیه مسار چنبر زده
سیاه اژدر تن بآذر زده

نفیر افکن از تاب آتش خزد
وزان رخنه گردد به کام روان

بر آتش بر قصد چو جادو گران
سبک ، دیدگانم بخوابی گران

فریبا ، خیال آفرین ، پر شکنج
بیند بافسون جادویش

به لرزان و پیچان عصب های من
رباید ز سر خواب شب های من

فرود آورد پنجه زهرگین
به روزاندرم دیده بر هم نهد

فراز فلک بال و پر ، واکنم
جهان تاجهان را تماشا کنم

به نیروی سیالۀ نشاء بخش
رها از کمند زمان و مکان

سیه دود او هالۀ تاج من
که نشاء بیند «معراج» من

منم شاه اقلیم و ارستگی
قوی فکر تان ، آسمان همتان

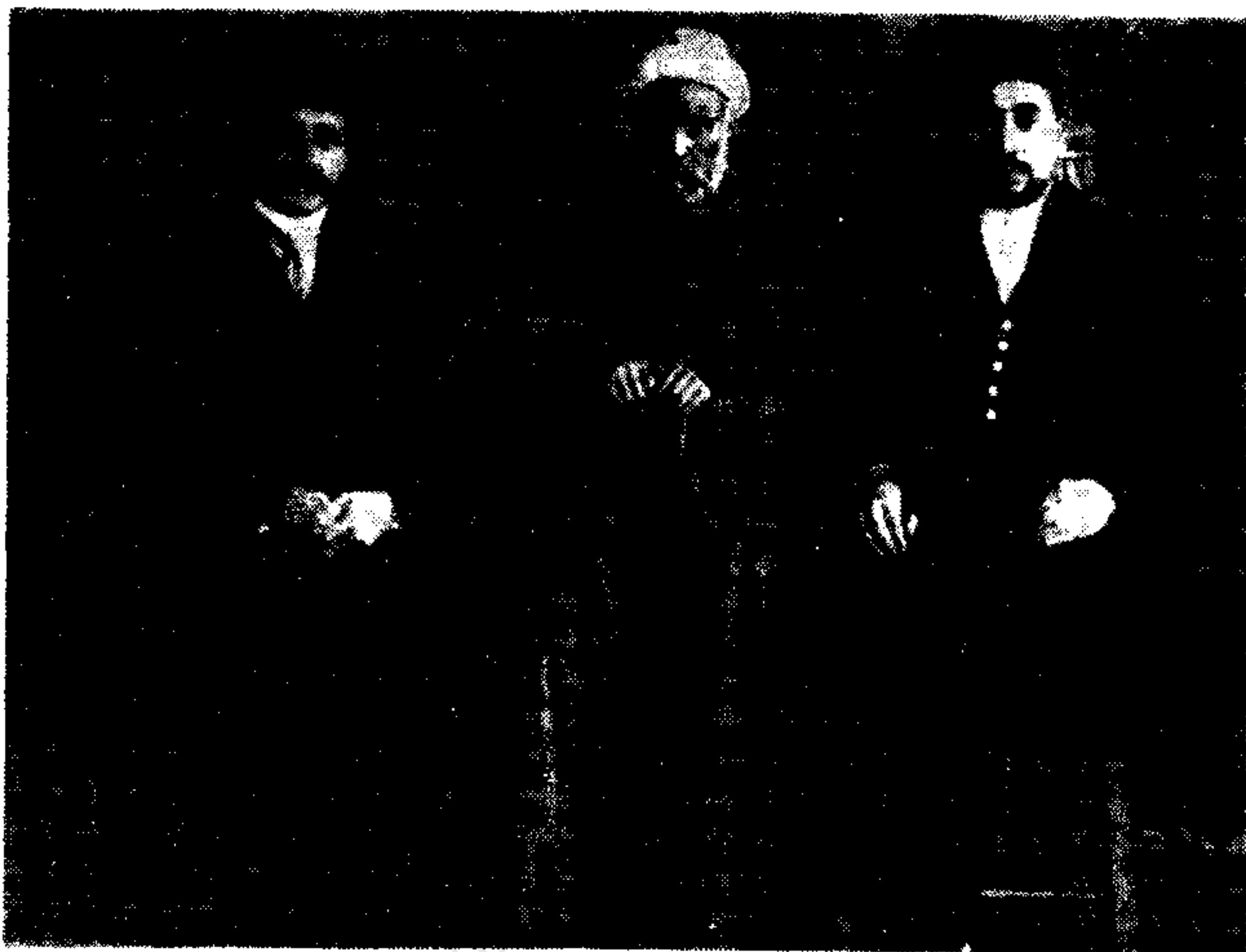
مرا پادزهر است و داروی غم
بن خار در پای کرده ورم

تو گر زهر خوانیش و گر پادزهر
که جز نیش سوزن نیارد برون

چه کوشی که جانت غمین نیست نیست
که مارادوایی جز این نیست نیست

توای فارغ از غم ، به انکار من
بدانستی ار درد من داشتی

سی و یک قطعه از منتخبات اشعار سعیدی سیرجانی بنام «زیر خاکستر» در مجلدی سه ورقی با نفاست و زیبایی تمام منتشر شده است. مضامین قطعات همه بدیع و برگزیده است که از آن میان چند بند از قطعه «سیه چرده ای لاغرا اندامکی» انتخاب شد.
انتخاب این قطعه از این روی است که همانند مضمون آن در ادبیات فارسی سابقه ندارد و از این پس هم چونین وصفی دقیق نخواهد شد که موضوع سخن منتفی است.



وگسی یادگاری از سه شاعر نامدار و استاد

مرحوم میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری (شخص وسط) از سرامدان و استادان ادب پارسی و عربی که عمری بتدریس علوم ادبیه اشتغال داشت و کمتر دانشمند و شاعر خراسانی است که از محضر او درك فیض نکرده باشد. دیوان مختصری از آن مرد دانشمند به اهتمام آقای زرین قلم در مشهد بطبع رسیده است. ادیب در جمعه ۶ خرداد ۱۳۰۴ وفات یافت.

ایرج میرزا جلال الممالک (دست چپ) شاعری شیرین سخن و دارای طبعی لطیف و قوی بود. وقتی در تهران و آذربایجان می زیست اشعارش خیلی عادی و از مطایبات و ترکیبات و اصطلاحات عامیانه مشحون بود. در نتیجه مأموریت خراسان و معاشرت با ادبای آنجا و خاصه ادیب نیشابوری سبک شعر او بکلی تغییر یافت و از آن موقع شهرت عظیمی در ایران پیدا کرد. دیوان او کراراً به طبع رسیده و بهترین و کامل ترین دیوان او به اهتمام دکتر جعفر محجوب چاپ شده است. در شعبان ۱۳۴۴ قمری در تهران وفات یافت.

محمد دانش بزرگ نیا (دست راست) از شاگردان و دوستان مرحوم ادیب و ایرج میرزا است. اشعارش بسبک خراسانی روان و ساده و بدون تعقید با کلمات و جملات فخیم ولی با مطالب تازه است. دیوانش در ۱۳۴۴ بنام **رازدانش** چاپ شده است. این سه نفر در خراسان معاشرت تمام و تمامی باهم داشتند و هفته ای یک روز باهم صرف نهار میکردند. این عکس در حدود ۱۳۰۳ یا ۱۳۰۴ در مشهد برداشته شده است.

وحید دستگردی

شرح حالی از حسن وحید دستگردی به انشاء و خط آن مرحوم در دفتر مجله یغما پیدا شده که دریغ بود از میان برود، این است که بی هیچ تغییر و کاست و افزود درج می شود. تصور می رود مخاطب این نامه جناب پروفیسور دکتر محمد اسحاق هندی استاد معروف، و مؤسس بزم ایران در کلکته، و مؤلف تذکره نفیس «سخنوران ایران در عصر حاضر» باشد

مجله یغما

دوست عزیز نخست پوزش می خواهم که فرستادن شرح حال بسبب بیماری دراز و نداشتن عکس یکسال بتأخیر افتاد. این نکته را هم نباید فراموش کرد که شما با عقیده پاک در طریق ترویج زبان و شعر فارسی سالک و مجذوب هستید ولی اگر زمام نگارش شرح حال هر کسی در دست خودش باشد آیا اطمینان دارید که از راه حق منحرف نشده و در طریق باطل نیفتد، یعنی فضایل خود را يك بر هزار نگوید و ازینراه بتألیف کامل شما نقصان وارد نکند؟ من چون از خود ایمن نیستم و «چو بید بر سرایمان خویش می لرزم» در طریق بیان فضایل ناقص بلکه معدوم خویش وارد نشده و این قسمت را بذوق و فهم اهل ادب و عرفان واگذار کرده «ان آثارنا تدل علینا» و شرح اجمالی دوره زندگانی پنجاه و دو ساله خویش را بطریق ذیل مینگارم.

روز هشتم ماه ذی حجه سال هزار و دویست و نود و هشت قمری هجری در قریه دستگرد خیارجی واقع در جنوب غربی و یکفرسنگی اصفهان متولد شده ام. نامم حسن پدرم موسوم به قاسم مردی بسیار با هوش و امانت و ذکاوت ولی از سواد فارسی بکلی بی بهره بود. تا سن ده سالگی در مکتب دستگرد جی فارسی و عربی را تا حد ممکن آموخته و آنگاه سه چهار سال بکمک پدر مشغول زراعت شده و در سنه ۱۳۱۳ هجری قمری و اوایل پانزده سالگی بترغیب معلم و اشتیاق پدر (که روانش پیوسته شادباد) برای تحصیل بشهر اصفهان در مدرسه میرزا حسین واقع در محله بیدآباد رحل اقامت انداخته و مدت هشت نه سال تقریباً مشغول تحصیل علوم عربی و ادبی و معقول و منقول شدم گرچه حاصلی بدست نیاوردم.

در سال هزار و سیصد و بیست و چهار هجری قمری او از دلپذیر منادی مشروطیت و آزادی ایران مرا از مدرسه خارج و بحوزه آزادی طلبانم وارد ساخت و بنظم و نشر در روزنامه های آنوقت اصفهان - «پروانه» - «زاینده رود» - «مفتش ایران» - «درفش کاویان» - از هیچ گونه فدکاری و خدمت بوطن و آزادی کوتاهی نکردم.

در آغاز جنگ عمومی بگمان اینکه بر ایران سودمند است بوسیله روزنامه درفش - کاویان که همان هنگام خود تأسیس کرده بودم و هم سایر جرائد از هیچ گونه همراهی با آلمان و متحدین و تعرض و تهتک بمؤلفین مضایقه نورزیده و مخصوصاً بسبب انتشار کتابچه ای که متضمن يك مسقط بدین مطلع بود «منفجر گشت چونارنچك حراق اروپ» دشمنی سخت کارکنان سیاسی

و سپاهی انگلیس و روس را برای خود ذخیره دائمی ساختم .
 انگلیسیان پس از اینکه بدستاری سپاه روس اصفهان را بدست آورده و مرا بطرف
 کوهسار بختیاری فراری دیدند بخانه و علاقه خود وبستگانم دست اندازی کرده و چند تن را
 بجس انداخته تا چهار سال باین ستم ادامه دادند .
 من برای تظلم از مظالم «کلنل هیک» قونسل انگلیس از بختیاری بطهران آمده و پس از
 دیدن احوال و اوضاع رجال سیاسی مرکز مایوس وخسته از سیاست کناره جسته در گوشه آنزوا
 بانجام وظایف ادبی خویش مشغول شدم .
 در سال هزار و دوست و نود و هشت شمسی هجری مجله ارمان و انجمن ادبی ایران
 را بطهران در خانه محقر خویش تأسیس کردم و اکنون مجله سال دوازدهم را طی میکند . و
 چون فائده مادی ازین مجله منظور نداشتم وغرض ترویج شعر و ادب بود در هر حال صحت
 یا بیماری - تنگدستی و گشایش - دست از کار نکشیده و تا زنده ام نخواهم کشید .
 در دیباچه کتاب «سرگذشت اردشیر» که تقریباً هشت هزار بیت مثنویست چون شرح حال
 خود را هم منظوم داشته ام اینک آن شرح حال را با چند قطعه و قصیده نگاشته تقدیم میدارم ..

از دیباچه سرگذشت اردشیر

نیم من روستائی زاده ای بیش
 کشاورزی به رستا پیشه بودم
 بناگه داس دهقان را شکستند
 به رستا زیستم تا بودم از پیش
 همان کشت و درو اندیشه بودم
 در رستا برویش قفل بستند

پدر

پدر کز ایزدش بادا روان شاد
 همی تا خوی با مردم گزیدم
 بآیین استوار و در سخن راست
 بشکل آدم و خوی فرشته
 شعار وی درودن بود و کشتن
 ولیکن در نهادش هوش و بینش
 بدو داده امانت یار و اغیار
 بپاکی آمد و پاک از جهان رفت
 «حسن» چون جد خویشم نام بنهاد
 چو «قاسم» باب خود مردم ندیدم
 فرودش راستی گیهان کجی کاست
 فرشته و شنه خوانده نه نوشته
 نمیدانست خواندن یا نوشتن
 ودیعت هشته دست آفرینش
 خیانت زو ندیده هیچ دیار
 خوش آنکس کاینچنین آمد چنان رفت

مکتب دستگرد

شدم چون هفت ساله باشدم یاد
 نخستین بود استادم زنی پیر
 شدم یکساله چون همسنگ استاد
 دوم استاد اگر چه دلنشین بود
 بسودای سخن طی کرده ایام
 سه ساله هر چه بود او رامیسر
 که در مکتب پدر دادم بباستاد
 مرا آموزگار آمد نه بس دیر
 پدر بر استاد دیگرم داد
 سخن پرداز و گفتار آفرین بود
 شده زان در سخن سودائیش نام
 مرا از علم و فضل آموخت یکسر

به هشت و نه چوبالغ گشت سالم
 شکسته بسته بیستی میسرودم
 بمن استاد گشت از شاعری شاد
 هنوز آن اوستاد اندر حیاتست
 بسن پانزده با سعی استاد
 چو یزدان با ادب میخواست یارم
 سخن پرداز یحیای مدرس
 حکیمی در فنون حکمت استاد
 فلاطون را ز حکمت یادگاری
 بدهر ابن مقفع را نشانه
 نشان از بوالفرج اندر صفاهان
 دریناگر در اصفاهان نبودی
 اگر جز در صفاهان بود جایش
 ولی در اصفهان مرد سخندان
 مرا بر خوان دانش پرورش داد
 بجان مرهون آن آموزگارم
 شنید اندر سخن سنجی نشیدم

زموزون طبع فرخ بود فالم
 همی در شعر رغبت میفزودم
 تخلص «لمعه» زان شادی بمن داد
 فرشته سیرت و قدسی صفاتست
 پدر از ده سوی شهرم فرستاد
 ادیبی شد بزرگ آموزگارم
 مهین استاد دانای مدرس
 سخن سنجی بدو حان سخن شاد
 ارسطو را بمنطق دستیاری
 ز جاحظ یادگار اندر زمانه
 برین دعوی هزارانش گواهان
 نهان لعلش چنین در کان نبودی
 صفاهان سرمه بودی خاکپایش
 همان چون سرمه است اند صفاهان
 ز آداب و فنون آب و خورش داد
 وزان آموزگار است آنچه دارم
 تخلص داد در گیتی وحیدم

شرح حال منظوم بسی مفصل و درین مقام گنجایش ندارد اگر توفه طبع کتاب
 «سرگذشت اردشیر» دست داد بنظر خوانندگان خواهد رسید.

پژمان بختیاری

بوزینه دختر خلیفه

تعصب جاهلانه و بیخودانه بنی امیه در تفضیل عرب بر ایرانی و جنایتهای وصف ناپذیر اولاد مروان در کشتارهای هولناک و تظاولهای شرم آور در این سرزمین موجب شد که ایرانیان یعنی اقوامی که بطیب خاطر و تقریباً بدون مقاومت اسلام پذیرفته بودند راه طغیان گیرند و کرسی خلافت را از زیر پای امویان برداشته به آل عباس اهداء نمایند؛ یعنی جماعتی را بخلافت رسانند که اگر تجاهر بفسق و بیدینی امویان را نداشتند اما از حیث ناجوانمردی و بیدادگری و غدروخیانت صد مرحله بر آنها پیشی گرفتند و عجب آنکه در خاندان مسلمان نمای بنی امیه مردی پاک و شریف مانند معاویه ثانی پسر یزید پدید وجود داشت که حاضر نشد بر کرسی حکومتی بنشیند که پایه های آن بخون اولاد پیغمبر رنگین شده بود یا بزرگواری نظیر عمر بن عبدالعزیز پیدا شد که شیوه مولای متقیان را وجهه همت خود ساخت یعنی از میان چهارده نفر خلیفه دو نفر واجب التعظیم شدند. اما در میان ۳۷ نفر خلفای عباسی حتی یک نفر بر نخاست که عادل و جوانمرد و کریم باشد؛ چنانکه هم از آغاز کار آن کسی را که قبای خلافت بر پیکر نامبارکشان پوشانده بود با کمال بی شرمی و حق ناشناسی بقتل رساندند و فرزندان آخرین فرد آنان بخونخواهی دو سه نفر از پیروان سنت و جماعت تمام محله کرخ را بآتش کشیده بقولی چهل هزار نفر شیعه را از دم شمشیر گذراند و کاری کرد که روی حجاج بن یوسف ثقفی و یزید بن مهلب را سفیدی بخشید. ناجوانمردی هارون نسبت به خاندان شریف برمکی و معتصم نسبت به افشین واقعاً شرم انگیزست گویانکه افشین سزاوار کشتن بود زیرا کسی که یکی از دلیرترین مردان کشور خود یعنی بابک خرمدین را برای خوش خدمتی به خلیفه یی غدار و بی رحم اسیر و گرفتار چنگال مهیب عقوبت اوسازد آنهم بصورتی ناجوانمردانه، درخور مجازاتی هولناک است.

در سال سیزدهم هجرت عمر خطاب رضی الله عنه بر مسند خلافت نشست و عنوان امیر المؤمنین را بر نام خویش افزود. او مردی سختگیر، سیاست شناس و معروف به عدالت دوستی بود از خوشبختی هم بهره یی بسزا داشت. خوشبخت بود زیرا که در دوران حکومت او قلمرو اسلام از همه سو بویژه در ایران گسترشی حیرت آوریافت و فرماندهان و سربازان مسلمان با روحی که پیغمبر اکرم در آنان دمیده بود و نیز با اشتیاق به یغمای اموال و تصاحب زنان و دختران مخالفین خود بی پروا پیش میرفتند و بفتوحات عظیمی نایل میشدند که تاریخ آن پیروزیها را بنام خلیفه ثانی ثبت میکرد بی آنکه او در جنگی حضور داشته یا نقشه یی برای نبرد سپاهیان اسلام طرح کرده باشد. حتی فتح مصر که بدست یکی از بدنام ترین مردان در تاریخ اسلام یعنی روباه عرب عمرو عاص، عملی گردید کاملاً برخلاف میل خلیفه بود و سرانجام بنام وی مذکور افتاد. لقب امیر المؤمنین تا سال چهارم هجرت و شهادت علی ارزشی داشت اما از آن موقع تا سال ۶۵۶ و سیله ارضاء بزرگترین جنایات و پلیدترین شهوات آل ابوسفیان و فرزندان مروان و اولاد عباس بن عبدالمطلب گردید و هنگامی که دستگاه خلافت عباسی بسال خون = ۶۵۶ در خون

مردم بی پناه بغداد غوطه ور شد شیخ اجل سعدی شیرازی - که خود از ستایشگران و پرستش کنان او هستم - يك چكامه ۹۲ بيتی عربی و يك قصیده ۲۸ شعری بفارسی در مرثیت خلیفه نالایق و حریص عباسی سرود که مطلع چامه فارسی او اینست .

آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین بر زوال ملك مستعصم امیر المؤمنین
اما کسی نبود که بر جان و مال و ناموس ده ها هزار شیعه بی گناه محله کرخ بغداد که دستخوش بیداد و تطاول ابوبکر فرزند همان امیر المؤمنین شده بودند آهی بکشد و بریغمای بارگاه امام موسی بن جعفر تأسفی نشان دهد . بعقیده بنده بایستی بر کشته شدن چهارصد هزار نفر مسلمان ساکن بغداد گریست نه بر قتل مردی که خزانه انباشته از طلای خود را در راه جهاد و در راه حفظ مرکز بزرگ اسلامی مصرف ننموده در سردابهای زمینی قصر خلافت پنهان میکند تا نصیب دشمن شود .

در خاندان عباسی کسانی وجود داشته اند که انسان از کارهای آنان متحیر میشود و بر قومی که چنین مردم خود کامه و بلهوسی را امیر المؤمنین میخوانده ناسزا میگوید .
هوس متوکل در انداختن شیرهای درنده بجان مجلسیان و خالی کردن کوزه های عقرب در محفل انس و منع حاشیه نشینان از دفاع یا فرار موضوعی است که تواریخ بر آن متفقند و با توجه به همین خوشمزگی ها بود که چون بیغور ترك بادستیاران خود مسلح بشمشیرهای برهنه به مجلس او تاختند یکنفر از حضار گفت کار از عقرب و شیر بخنجر و شمشیر کشیده است ؟ آنان بخلیفه هجوم بردند و فتح بن خاقان خود را بر روی متوکل افکنده گفت : « خلیفه ، من پس از توزندگی را نمیخواهم » در همین لحظه دلقك خلیفه در زیر فرش تالار خزیده گفت : « خلیفه ، من بعد از توزندگی را نمیخواهم » .

اکنون گوشه دیگری از دستگاه خلافت را در زمان یکی از نامی ترین و ناجوانمرد ترین - خلفای عباسی مشاهده نمائید تا مظنه و مقیاسی برای اعمال آن امیر المؤمنین های ایمان سوخته و چگونگی هوی و هوس اطرافیان و بستگان ایشان بدست آید .

و نداد هر مزد سپهبد شجاع میهن پرست استقلال خواه طبرستان که نبردهایش بآیین - آوران تازی در خور تحقیق و مایه سر بلندی ایرانیا نیست همچون سپهبدان دیگری از عقده های حکومت عربان و فرمانروایان امپراطوری اسلام بود و هارون الرشید خلیفه مدبر ، حیلت - گرو خیانت آموخته که از جنگ بادلیران طبرستانی و تلفات عظیمی که بر سپاهیان او وارد آمده بود طرفی نبسته و از عاقبت آن کشمکشها بیمناک بود از در صلح و آشتی درآمد و بعد از مصالحه با او پسر خود مأمون را که مادر ایرانی داشت بعنوان فرزندی بوی سپرد و سپهبد نیز جوانمردی ذاتی و قومی خویش را نشان داد و املاك وسیعی را به پسر خوانده خویش اعطا نمود . هنگامی که خلیفه عازم خراسان بود مأمون نامه ای به سپهبد نوشت و از او خواست که در یکی از منازل عرض راه با پدر او ملاقات نماید و این کار دستور خلیفه بود نه سیاست مأمون . و نداد هر مزد از طبرستان حرکت کرد و در «ری» بدیدار خلیفه رسید . هارون که از حوادث خراسان بسختی ناراحت شده و عکس العمل هدایای علی بن ماهان را دریافته بود ۱ -

۱ - هارون الرشید فضل بن یحیی برمکی را از حکومت خراسان معزول و علی بن عیسی بن ماهان را بجای او منصوب نمود آن ناپاک بی مروت در زمانی اندک بایغمای خراسان کاروانی عظیم

سپهبد را باقیافه‌یی تلخ پذیرا شده با بی‌حرمتی دروی نگریست و چند کلمه بر زبان راند.
سپهبد گفت گفت: ای خلیفه، من تازی ندانم ولی از سیمای تو پیداست که مرا دشنام و ناسزا میگوئی اگر گمان من صحیح است چرا آن روزها که بکوهستان وزادگاه خود بودم و خون شمشیرم بآب صلح و صفا شسته نشده بود چنین نکردی؟ اکنون که بدعوت تو و بارضای خویش بدیدرات آمده‌ام بی‌مهری نشان میدهی، حرمت مهمان را زیر پا میگذاری و حدیث اکرم - الضیف را از یاد میبری؟ هارون از کرده خود شرمگین شد یا تظاهر به خجلت نموده از در دلجوئی و شفقت در آمد و از دیداروی ابراز شادمانی و اخلاص کرد حتی بالش مخصوص خویش را زیر پای او نهاد.

در همان ایام روزی سلیمان بن منصور عم خلیفه به مجلس هارون وارد شد حاضران با احترام او بر پای خاستند اما سپهبد از جای نجنبید، ساعتی بعد یزید بن مرثد که از سرهنگان سپاه خلیفه بود اجازه دخول یافت و سپهبد قبل از همه در مقابل او قیام کرده شرایط تعظیم را بجای آورد. حضار محفل زیر لب برخفت عقل او خندیدند و هارون بالحنی حاکی از نارضایتی گفت: «توعم بزرگوار مرا حرمت نمی‌گذاری اما در اکرام پسر مرثد که در شمار بندگان اوست تا این حد مبالغه میکنی؟ این چه صورت دارد؟»

و نداد هر مزد گفت: «ای خلیفه معذور فرما که بحال عم و الامقام تو معرفتی نداشتم و تواضع در برابر او را دون شأن خود می‌پنداشتم اما یزید را در میدان نبرد دیده، شخصاً با او دست و پنجه نرم کرده‌ام و او را بمردی پسندیده‌ام. این مرد جنگاور، خصم من، دشمن قوم من و بدخواه میهن منست اما دلاوری بزرگ و شمشیر زنی کم نظیر است، من در برابر دلیری و تهور او سر تعظیم فرود آورده‌ام نه در برابر شخص او.»

یزید بن مرثد نیز چون خود من، مردیست پردل و نبرده که بر لب شمشیر بوسه میزند و به نیروی مرگ میخندد. شاید بر خلیفه پوشیده نباشد که مردی و مردانگی در سراسر ایران شهر ارزشی بسزا دارد و مردم این سرزمین به جنگاوران خصم‌ها نقد حرمت می‌نهند که بدلیلان ایرانی، آنگاه داستانی از جنگ تن‌به‌تن خود با یزید و شرحی پراز تمجید و ستایش از پهلوانی وی بر هارون فرو خواند و تحسین شاید مبالغه آمیز سپهبد موجب شد که هارون بر مرتبت یزید بیفزاید و او را بمقامات والای برساند.

آن خلیفه ناجوانمرد فرزندان بسیار از جمله دختری موسوم به «ام جعفر داشت» که بی‌نهایت عزیز بود و با تقرب در نزد پدر، نفوذی عجیب در دستگاه خلافت پیدا کرده بود چنانکه کاخ شخصی او قبله حاجات و کعبه امید منصب دوستان و جاه پرستان و بلند پروازان گشته بود و کمتر اتفاق می‌افتاد که توصیه و شفاعت او بی‌اثر حتی کم اثر بماند. بدیهی است دختری جوان وقتی که دارای چنان مرتبتی شد گرفتار هوس و خود خواهی گشته بکارهایی دست میزند که وسیله سود جوئی نزدیکان و اطفا و تمایلات شخصی او شود.

یکی از دوسها و خواهشهای بچگانه او آن شد که بوزینه قوی هیکلی را تربیت نموده

→ از نفائس و زروسیم و جواهر و غلام و کنیز و اسب و استر به بغداد فرستاد و هارون با طعنه از یحیای بزرگوار پرسید در زمان حکومت فرزند تو این چیزها کجا بود؟ گفت در خانه مردم خراسان.

به یحیی نظر کرد و با طعنه گفتش که ای بر ضمیر تو روشن خفایا بدوران فرزندان این گنج و نعمت کجا بود؟ گفتا بخانه رعایا

حاجب خاص خود ساخت. آن بوزینه بیش از سی نفر غلام زرین کمر و شمشیر بند سیاه و سفید داشت و هر کس میخواست به ام جعفر ملتجی گردد بایستی نخست سبیل بندگان جناب بوزینه را چرب کند سپس موجبات شادکامی خود وی را که تقدیم زیبا رویان دوشیزه یکی از آنها بود، فراهم سازد آنگاه هدایای مخصوص بانوی بزرگوار، توسط او بحضور فرستد و عریضه خویش را بنظر ام جعفر برساند بشرط آنکه در آخرین لحظه نیز برای دومین بار دست و پای بوزینه را ببوسد و عذر تقصیر بخواهد. موضوع بوزینه ام جعفر چنان فاش و عادی شده بود که در محافل و مجالس از اوسخن میگفتند و شاید در دواوین شعرای آن روزگار قصایدی هم در ستایش وی دیده شود.

ابی فراس حمدان در یکی از چکامه های خویش به آن کار ساز دنیا پرستان اشاره کرده گوید:

ولایبیت لهم خفی ینادمهم ولایری لهم قرداً له حشم
وقتی یزید بن مرثد برای گزارشی از محل مأموریت خود به بغداد آمده بود و چون خواست بدانجا باز گردد بفکرش گذشت که شرط ادب بجای آورده بنام استجازه بخدمت ام جعفر نیز برسد.

موقعی که بر در دولتشرا رسید و کسب اجازه نمود بندگان جناب بوزینه که او را نیز نمی شناختند بوی گفتند نخست به عمارت خاص حاجب برود و استدعای شرفیابی کند. یزید از دنبال آنان به محل جلوس بوزینه رسید و با حیرت پرسید پس حاجب در گاه کجاست؟ گفتند مگر کوری؟ بیدرنک تعظیم کن و به تقبیل انامل او سرافراز شو و سلم علی ابی خلف. یزید پنداشت با او شوخی می کنند، گفت: من اهل مزاح نیستم بدانید که... رئیس قراولان سخنش را برید و گفت فضولی موقوف، بخاک بیفت.

یزید مشتی قوی بر دهان او کوفت و شمشیر از میان کشیده بایک ضربت بدوران فرماندهی و شهوترانی و تر پروری بوزینه خاتمه بخشید و دکان بند گانش را هم تخته کرد.

شور قیامت برپا شد و غلامان بوزینه که فهمیدند با مرد بزرگی سروکار دارند اشک ریزان بحضور ام جعفر شتافتند و او را از آن داهیة عظمی مطلع ساختند. ام جعفر گریان و بر سر و سینه زنان بحضور پدر رفت و مآوقع را معروض داشت. خلیفه از مشاهده چشمان اشک آلود دختر گرامی و دردانه خویش متأثر گشته با غبضی تمام یزید را احضار کرد و مورد بازخواست قرارداد. یزید گفت ایها الامیر آیا رواست که من پس از تعظیم بر تو و پدرت در برابر بوزینه بی سر فرود آرم و لپی را که بردست مبارک تو و دست خاندان معظم تو بوسه داده است بردست حیوانی پلید بچسبانم بخدا که این کار نه تنها بر من که عمری را برای خدمت بخلیفه در معارک گذرانده ام ناگوارست بلکه بر پست ترین بندگان تو نیز گرچه مسلمان نباشند شایسته نیست، اکنون خواهی مرا بکش خواهی ببخش.

خلیفه در برابر گفتار منطقی او چاره بی جز سکوت نیافت و ظاهراً از گناه وی در گذشت اما بزودی بی مهری خود را نشان داد و آن سردار نامی را خانه نشین ساخت.

یزید بسال ۱۴۳ در گذشت و هارون هم چهار سال پس از او بگور سیاه شد. این بود نمایش کوچکی از دستگاه جانشینان پیغمبر یعنی امیر المؤمنین های عباسی، از امیر المؤمنین های اموی چه بگویم؟

کلیات داستان بوزینه از تاریخ طبرستان نگاشته ابن اسفندیار اقتباس شده است که نشر آن تاریخ هم یکی از خدمات دانشمند فقید مرحوم عباس اقبال آشتیانی رحمه الله علیه است.

بمناسبت بیستمین سال انتشار یغما

... وصول اولین شماره از بیستمین سال مجله یغما مرا بر آن داشت که با وجود کثرت مشغله اشعاری ساخته و سالگرد آن مجله را بحضور عالی تهنیت عرض کنم. آنان که بنده را از نزدیک می‌شناسند واقفند که هیچوقت برای کسب شهرت یا محبوب شدن زبان بمدح و ثنای کسی نگشوده‌ام مگر آنکه ممدوح اهل علم و ادب باشد.

درین عصر که حقاً باید آنرا عصر ماده و ماده پرستی نامید اگر کسی یافت شود که عمر و هستی خود را وقف ترویج علم و ادب کند و بدون چشم داشت همه چیز خویش را در این راه مصروف سازد چنین کسی شایسته مدح و درخور هزار گونه تحسین است. پس اگر ملاحظه فرمودید که برخلاف سیره مدحت سرائی کرده‌ام علم و ادب را ستوده و مروج آنرا ممدوح قرار داده‌ام. پاداش این خدمت بزرگ را با چند بیت شعر ناقابل نمیتوان ادا کرد اما بحکم مالایدرک کله لایترک کله، این ابیات را بحضور عالی تقدیم میدارم و امیدوار هستم که مورد قبول طبع مشکل پسند آندوست ارجمند واقع گردد. اصفهان ۴۶۲۲۴

مجید اوحدی یکتا

شعر شاعر در مثل فرزند اوست	راست خواهی دلبر و دلبنده اوست
دوست دارد هر کسی فرزند را	در دلش ره نیست چون و چند را
پیش او فرزند خوب و بد یکیست	زشتی و زیبائی این جا شرط نیست
همچنان شعری اگر افتاد سست	باشد اندر لفظ و معنی نادرست
شاعر، آنرا دوست میدارد بجان	چشم در پوشد ز عیب و نقص آن



آنکه سازد جمع این اشعار را	پروراند زاده افکار را
هست چون آموزگاری در مثل	که جدا سازد نکو را از دغل
او تواند فرق نیک و بد کند	در پذیرد نیک و بد را رد کند
عقل بر احساس او غالب بود	تربیت مطلوب و او طالب بود
قدر این آموزگاران را پدر	باید افزون تر شناسد تا پسر
زانکه طفلی زشت خوی و بد شعار	تربیت گردد بر آموزگار

نیست ما را این زمان غیر از حبیب
 کودکان طبع او را پاسدار
 خدمت او را بجان تضمین کنند
 خازن گنجینه در و کهر
 گوهری غیر از حبیب امروز کیست؟
 نامه یغما گواه مدعاست
 کرده روشن چشم خاص و بزم عام
 خازن گنج ادب باید ادیب
 ای بر این همت هزاران آفرین!
 کیست تا از هستی خود بگذرد
 بی تکلف خدمت مردم کند
 کی شود حاصل بدست دیگران
 هر کسی محرم درین درگاه نیست
 تا شود روزی حبیب خاص و عام



پاسدار فکرت و رای ادیب
 اوست چون آموزگاری هوشیار
 شاعران باید از او تحسین کنند
 کیست جز او حافظ شعر و هنر
 هر کهر را گوهری داند که چیست
 تا نینداری که این قولی خطاست
 بیست سال این نامه چون ماه تمام
 آن بود گنجی و گنجورش حبیب
 همت والا و پشت کار بین
 از پی ترویج بازار خرد
 نقد ایام جوانی گم کند
 این بود از خصلت پیغمبران
 رهبری در خورد هر گمراه نیست
 سالها باید که گردد پخته خام

باد یغما نامبردار از حبیب
 اهل معنی کامیاب از خامه اش
 نامه اش چون سگه صاحبقران
 وز گزند دهر جانش دور باد
 فخرش این بس بیند ارمقبول اوست

تا ادب باشد ملازم با ادیب
 جاودان بادا حبیب و نامه اش
 خامه اش چون تیغ شه کیتی ستان
 خاطر او خرم و مسرور باد
 این هدیت باشد از یکتا بدوست

مجله یغما : شاید بعضی از خوانندگان درج این گونه تحسین ها و تشویق ها را مناسب ندانند و از خود ستائی پندارند ، بهر تعبیر که باشد مجله یغما از درج چنین اشعاری استادانه و استوار و شیوا که موجب افتخار و سرافرازی است نمیتواند چشم پوشد .

سیاست در خدمت اجتماع

فضیلت دانش و خرد و دوراندیشی و حس تمیز خیر و شر و کیاست و قدرت تصمیم و عمل، در تمام ادوار تاریخی، محور حسن انجام امور و نیکی عاقبت افراد و اجتماعات بوده و هست. از هنگام حدوث انقلاب کبیر فرانسه و بخصوص پس از سقوط امپراتوری ناپلئون بناپارت، آزادیهای فردی، قدم بقدم از کشورهای اروپائی و امریکا، بتدریج در بسط زمین شایع گردید و با اعلان حقوق بشر پس از جنگ جهانی دوم، این آزادی در تمام کشورهای جهان بدرجات مختلف نضج گرفت. وقتی که در نظر آورید که با تمام این مراتب، امروز حتی در آزاد ترین کشورهای جهان، با همه حدود و قیود قانونی و سیاسی که در راه تصمیمات ناگهانی کشیده شده، سوء ادراک یا خصائل منفی يك زمامدار، ممکن است آتشی برافروزد که چشمه خورشید را تیره و تار سازد، آنوقت میتوان اهمیت مردان خردمند و فهیم را در دوران وحشت و جهل و استبداد که تا دو قرن پیش امتداد داشت، در خاطر مجسم نمود.

امروز ما هنگامی که بتاریخ چنگیز خان نظر می اندازیم، بحیرت می افیم که این مرد وحشی و بیابانی که از تمام مزایای جهان داری جز هوش مفرط و فهم تند و تهور و بلند پروازی و سخت کوشی بهره ای نداشته است با کدام طلسم توانست دولی بنیان نهد که در آسیا و اروپا قریباً حکومت کند. در حقیقت وقتی که آغاز سلطنت او را اوائل قرن هفتم هجری بحساب آوریم، پایان دولت فرزندان او هنگامی اتفاق افتاد که نیروی کاترین خورشید کلاه، در حدود پنج قرن بعد سلطنت خان باغچه سرای، امیر قرم را منقرض ساخت. چنگیز تشخیص داده بود که با قلت جمعیت قوم مغول، انقیاد آسیا و اروپا از دو راه ممکن است:

۱- انضمام اقوام زرد پوست که در مجاورت مغولستان میزیستند و حتی ترکان اوغوری در صفوف سپاهیان نیرومند خود.

۲- تخریب و انهدام قطعات وسیع از کشورهای بزرگ و نیرومند تا بحدی که جمعیت کشور مغلوب بحد معقول و بی آزار برسد.

این طرح دوم در جنگ جهانی دوم از سوی نیروی نازی نیز بمورد عمل گذاشته شد و به «سیاست سوزانیدن زمینها» نام گرفت.

چنگیز مرد عمل بود و بیش از هر کس معنی این مثل فارسی را که «دو صد گفته چون نیم کردار نیست» میدانست و نیز شم روانشناسی داشت. گویند نامه های او به پادشاهان و امراء دور و نزدیک بسیار کوتاه بوده و غالباً به این عبارت «اگر طاعت کنی فبها و گرنه عاقبت را ما چه دانیم خدای قدیم داند» بسنده میکرده است. وقتی یکی از منشیان، بعاتد مترسلان درباری نامه ای دراز و با الفاظ مطمئن و تهدید آمیز یکی از پادشاهان نوشته بود چنگیز سخت آشفته می شود و دبیر را میرنجاند و میگوید «این مرد طرف را با نوشتن این نامه «یاغی»

می کند . « از دلائل مردم شناسی او این بود که همینقدر که دید شعله جها نگیری وی بر آسمان زبانه کشیده و بزودی روزی فرا میرسد که جویهای خون بسته و لهیب آتش شهرها فرو خواهد نشست و آنوقت هنگام تمشیت کشورهای مفتوحه و جهان داری است ، مردی خردمند و حکیمی چینی را بنام « یه لیو چوتسای » بوزارت خود برگزید .

این مرد فرزانه هر قدر توانست از افراط در خونریزی چه در شرق و چه در غرب ممانعت کرد و هر زمان که خاطر خدایگان سخت دل و دیوسار خود را قرین آسایش یافت در حفاظت نسل بنی آدم و ترمیم و تعمیر خرابیها و اعاده آسایش بندگان خدای دلالت و نصیحت کرد . یه لیو چوتسای بالیقت و خرد ذاتی وزارت چنگیز و ولیعهد او او گتای قاآن را که در حقیقت اداره نیمی از بسط زمین بود تعهد کرد و با حکمت عملی خداوندگار جوان خود را متنبه می ساخت . وقتی او گتای از او رنجید و وی را به بند انداخت . چیزی نگذشت که از کرده خود پشیمان شد و پیغام داد که آزادی و بر کار خود باز گردد . ولی یه لیو چوتسای همچنان در زندان بماند و هنگامی که او گتای علت را پرسید گفت « مرا به زندان افکندی و این دلیل آن بود که گناهکارم و اکنون آزادم می سازی و باین دلیل بی گناهم با این وضع من چگونه از عهده امور بر توانم آمد » .

برکت نفس یه لیو چوتسای و امثال او طوری در دل سنگ چنگیز اثر کرده بود که در پایان عمر او را به تأمل در خونریزیهای فراوان واداشت و وی با همه قساوت در خود احساس پشیمانی می نمود ولی بعزت نخوت بی پایان ، چون تیر از کمان گذشته بود ، از اینکار اظهار تألم نمی نمود .

نقطه فارقهای که میان چنگیز و اسکندر مكدونی است ، این است که با همه پذیرفتاری و احترامی که اسکندر بر استاد خود ارسطو داشت ، در پایان عمر از او روی بر تافت و پسر خواهر ارسطو را به صرف تهمت یا حقیقت ارتکاب خیانت ، کیفر مرگ داد و حکیم را رنجیده خاطر و متواری ساخت ولی چنگیز تا پایان عمر با یه لیو چوتسای بر سر مهر بود .

آراء حکیمانۀ او و انتظامات اداری چینی که در جهان قدیم مشهور بود ، توانست شالوده ای محکم بریزد که بر روی آن امپراتوری مغولی که مبسوط ترین امپراتوریهای تاریخ جهان است ، مدت ها بر سر پای بایستد و پس از سقوط امپراتوری مرکزی ، شاخه های آن که به اطراف سر بر کشیده بودند ، قرن ها سرسبز و بر پای مانند . اگر این حکمت و حسن اداری چینی از دولت مغول منتزع میشد ، به یقین این دولت نمی توانست منحصرأ در سایه شمشیر پایدار بماند .

یکی از شرائط درخشش ستارگان سیاسی ، وسعت نطاق کشوری است که در آن عرض وجود کرده اند . مثلاً خواجه عمیدالدین اسعد افزری وزیر سعدزنگی پاشاده فارس و معاصر با سعدی نه فقط در عالم ادب با انشاد قصیده اشکوانیه با این مطلع :

من ییلغن حمامات بیطحاء ممتعات به سلسال و خضراء

یکی از لطیف ترین قصائد را در زبان عربی پیادگار گذاشته است ، بلکه در سیاست هم داهی و هوشمند بوده است . با اینحال تنگی میدان هنر نمایی او را آنچنانکه سزاوار است بدنیامعرفی نکرده است . برعکس در زمان سلجوقیان فتوحات درخشان الب ارسلان و ملکشاه و تصادم نیروهای

شرق و غرب از اقصاء اروپا تا کوه اورال در پهنه آسیای صغیر و شام گوهر ذاتی خواجه نظام-
الملک را در انتظار جهانی بدرخشید. نظام الملک به اشارت الب ارسلان بنفسه بجنگک باشیان-
کارگان فارس پرداخت و آنان را بشکست و جهرم را تسخیر کرد.

شمشیر الب ارسلان در مرزهای کشورکار صاعقه می کرد و در داخل آراء صائب نظام-
الملک خاطر سلطان را از اندیشه کشورداری آسوده می ساخت. این اتحاد مساعی مدام به
فروزش کوب اقبال سلجوقیان مدد می رساند تا آنکه سپاهیان سلجوقی حتی مکه و مدینه را از
دست عمال خلفاء فاطمی بیرون کردند.

در سال ۴۶۴ هجری قمری در ناحیه ملازگرد جنگی میان سپاهیان دیوژن رومانوس
و نیروی الب ارسلان که بمراتب کمتر از سپاهیان امپراتور بود در گرفت و رومیان شکست
یافته و امپراتور اسیر گردید. در سپاه روم سربازان مزدور فرانسوی و بعضی کشورهای دیگر
اروپای غربی در زیر فرمان اورسل که به اعتباری خویشاوند و به احتمالی جد بزرگ
پادشاهان اسکاتلند بوده است به پیکار پرداخته بودند.

پس از الب ارسلان ملک شاه به سلطنت رسید و عمویش قاورد به ری حمله برد و در جنوب
همدان در جنگی که سه شبانروز طول کشید شکست خورد و اسیر شد و به نصیحت نظام الملک
اورا از کسوت حیات عاری ساختند. تدبیر خواجه در بسط ملک و آرامش و رفاه مردم سودمند
بود و قصه حواله کردن مزد ملاحان جیحون بر مالیه انطاکیه سخت معروف است.

از مشاهیر صدور غرب ریشیلو صدر اعظم لوئی سیزدهم است. فهم سیاسی و تدابیر او
منازعات داخلی و فتوودال هارا برافکند و شالوده ای بنیاد نهاد که بر اساس آن فرانسه ای مقتدر
امکان نشو و نمایابد ولی از سوی دیگر عدم تجربه و دانش اقتصادی ریشیلو باعث شد که هزینه
های گزاف و بیرویه اودر راه تقویت سپاه و نیروی دریائی و امهای بسیار بیار آورد و سرانجام
مجبور شد بر مالیاتها بیفزاید و این جمله علت نارضائی مردم و عصیانهای پیاپی گردید.

یکی دیگر از سیاستمداران نامدار فرانسه تالیران است. او عضو خاندان اصیلی بود
که تالیران را در آغاز برای کشیشی تربیت کرده بود. با بروز استعدادهای جلی او توجه
دربار بسویش جلب شد و از اینراه سودها برگرفت. اول کشیش کلیسای اوتون گردید و
از این سمت جزء هیئت اتاژنرال مقرر گردید و در آنجا بود که با افکار انقلابی آشنا گردید.
و در تشریفات مذهبی و سیاسی شرکت میکرد. پس از سفری که در سال ۱۷۹۲ به انگلیس کرد
در فرانسه مظنون شناخته شد و مجبور به ترك یار و دیار گردید. در سال ۱۷۹۴ سفری به
امریکا کرد و در آنجا به خرید و فروش و احتکار زمین پرداخت. پس از سقوط ربرپیر به فرانسه
باز گشت و در حکومت کنسولها و دیرکتوار بوزارت خارجه منصوب گردید. تالیران در سلطنت
ناپلئون بناپارت متصدی مهم خارجه بود و نظرش آن بود که در سیاست خارجی رویه ملایمی
اتخاذ گردد و ناپلئون باین علت در سال ۱۸۰۸ او را محترمانه از کار برکنار کرد. در کنفرانس
ارفورت متهم شد که بیش از آنچه برای ناپلیون کار کند، بسود روسها کار کرده است. پس از
سقوط ناپلیون بناپارت، اعاده خاندان سلطنتی بوربن بمساعی تالیران صورت گرفت و بسمت
وزارت خارجه در سلطنت لوئی ۱۸ منصوب گردید. با کوششهای او بود که با وصف شکست
ناپلیون بناپارت مرزهای فرانسه بقرار دوران پیش از ناپلیون قرار گرفت و تدبیرهای تالیران
در کنگره وین فرانسه را از اداء غرامت های سنگین جنگی و خسارتهای ارضی مصون داشت.

این مسئله میرساند که تالیران بعثت وحشتی که از استبداد ناپلیون بناپارت داشته است ازدهاء سیاسی خود بنفع وی عامداً احترازمی نموده است . تا اینجا حکومتها جنبه شخصی داشت و صدای اجتماعات در تعیین تقدیرشان بسیار ضعیف بوده و باید گفت که با آنکه انقلاب کبیرفرانسه نخستن گام را بسوی حکومت اجتماعی برداشته بود ، معذالك نهضت ناپلیون بناپارت آثار این انقلاب را تا حد زیادی خنثی کرد . گامهای اساسی در راه آزادی بطور تدریجی و مداوم ، پس از سقوط ناپلیون و از اواسط قرن نوزدهم برداشته شد . در این ایام امپراتوری انگلیس بذروه اعتلاء رسیده بود و دو مرد سیاسی یکی بنام گلادستون و دیگری دیزرائیلی بنوبت زمام حکومت این دولت عظیم را در دست می گرفتند و انعکاس افکار عامه در بطرز اداره حکومت آنان تأثیر مهمی داشت و این سبک عمل بود که با وجود فقرت های دو جنگ عظیم جهانی مدام روبه پیش میرود و هر روز مایه تحولات تازه در وضع حکومت در سراسر گیتی میگردد و هدف این تغییرات در همه جا بهبود حال مردم عادی در تمام نواحی زندگانی اجتماعی است و در اینجا خوب است نظری کوتاه بر حکومت این دو مرد سیاسی بیفکنیم .

گلادستون فرزند یکنفر تاجر خوشبخت از اهالی لیورپول بود و دردانشگاه های اتین و اکسفورد تحصیل کرده بود . وی در کار نطق و خطابه تمرین کرده بود و در سال ۱۸۳۳ به وکالت مجلس مبعوثان رسید . گلادستون در آغاز وکالت پارلمانی مخالف لوایح اصلاحات اجتماعی بود . اول شغل دولتی او ، نیابت ریاست اداره کل تجارت بود و در سال ۱۸۴۵ بوزارت مستملکات رسید . گلادستون بتدریج احساسات محافظه کارانه را بیکسو نهاد . در سال ۱۸۴۶ بوزارت مالیه منصوب گردید و در سال ۱۸۶۶ لوایح اصلاحات گمرکی خود را بمجلس برد ولی بامخالفت و شکست روبرو گردید و دیزرائیلی محافظه کار بجای او نشست . در سال ۱۸۶۸ آزادی خواهان غلبه یافتند و گلادستون بزعامت آنان نخست وزیر شد . در سال ۱۸۷۰ لایحه اصلاحات ارضی ایرلند را بمجلس برد و در صدارت او لوایح اصلاحی چندی نسبت به ارتش و خدمات عمومی و فرهنگ و دربار به تصویب رسید . در ۱۸۷۴ محافظه کاران حکومت را بدست گرفتند و گلادستون بخاطر مطالعات ادبی و تاریخی درباره عصرهمر شاعر یونانی از پیشوائی حزب استعفا کرده و خلوت گزید . امپراتوری طلبی محافظه کاران باعث شد که بار دیگر گلادستون بصدارت منصوب گردد و این در سال ۱۸۸۰ بود . مسئله افغان و افریقای جنوبی و جنگ با المتمدنی در سودان بار دیگر ستاره او را به افول کشید . در این هنگام لقب لوردی بوی اعطاء شد و گلادستون از قبول آن سر باز زد . در سال ۱۸۸۶ بار دیگر به نخست وزیری رسید ولی به علت لایحه حکومت داخلی برای ایرلند بیا ساقط گردید . در سال ۱۸۹۲ چهارمین بار بود که دولت جدید را تشکیل داد و هم این آخرین مرحله نخست وزیری وی بشمار می آید . سال بعد او و محافظه کاران از کار برکنار شدند و خدمت ۶۱ ساله این مرد سیاسی در پارلمان انگلیس بسر رسید . گلادستون نخستین نخست وزیر مقتدر یک کشور نیرومند بود که تا آنجا که میتواندست افکار آزادیخواهانه و طرح های اصلاحی را جامه عمل پوشانید . مریدان وی صادقانه بدو عشق می ورزیدند و در تصویب لوایح اصلاحی او بیدریغ یاری میکردند و در حکومت وی طبقه میانه مورد حمایت قرار گرفت . و اما رقیب گلادستون دیزرائیلی رهبر حزب محافظه کاران بود که پدرش یهود دیگری را رها کرده و بدین مسیح گرویده بود و همین مسئله امکان نیل بمقامات عالیه را برای فرزندش میسر ساخت . دیزرائیلی مردی هوشمند و با قریحه نویسنده کی آفریده شده

بود و بانگارش نخستین کتاب خود بنام و یویان گری هوش سرشار خود را آشکار ساخت . مخالفانش وی را مرتجع میخواندند . در سال ۱۸۳۷ وی نماینده محافظه کاران شد . پس از چندی بجای پیل پیشوای محافظه کاران شد و طبق رأی خود حزب محافظه کاران را که از هم گسیخته بود سر و سامان داد . در طی دوسه سالی که از این واقعه گذشت سه جلد کتاب چاپ و منتشر کرد که محتویات آنها اصول عقائد محافظه کاران انگلیس تا امروز بشمار میآید و ما حاصل این کتابها این بود که تاج و منبر حامی زحمت کشان عادی و کشاورزان است . در ۱۸۵۲ بوزارت مالیه رسید و لایحه مالیاتی اوسبب سقوط فوری وی گردید . در نخستین باردیزرائیلی پس از سقوط لورد دربی بسال ۱۸۶۷ بر مسند صدارت نشست . دومین بار پس از گلاستون در سال ۱۸۷۴ نخست وزیر شد و تا ۱۸۸۰ حکومت نیرومندی را اداره میکرد . در این زمان مسائل عمومی و اصلاحات اجتماعی از قبیل بهداشت و خانه سازی و قوانین کار مناسج نظر عام بود و حکومتی امید پیشرفت داشت که اینگونه اصلاحات را وجهه همت خود قرار دهد . بر حسب اشارت دیزرائیلی دولت انگلیس سهام خدیو مصر را در کمپانی کانال سوئز خریداری کرد و این کار برای انگلیسیها جای پای محکمی در آن منطقه ایجاد کرد . در جنگ میان روس و عثمانی ، دیزرائیلی بحمايت ترکها برخاست و مانع دست یافتن روسها بر مدیترانه گردید . در این سودا جزیره قبرس را دست مزد گرفت و سرانجام در کنگره برلین به نمایندگی انگلیس شرکت کرد و مقاصد خصوصی این دولت را بنحو اتم بر آورد و شأن و آبروی امپراتوری انگلیس را افزون ساخت . این کارها شوکت انگلیس را که در زمان گلاستون به ضعف گرائیده بود اعاده کرد و دوستان امپراتوری را به وجد و نشاط آورد . دیزرائیلی صیانت و توسعه امپراطوری را از صمیم دل آرزو مند بود و در این راه گامهای بلند برداشت . او ملکه ویکتوریا را بعنوان امپراتریس هندوستان تاجگذاری کرد و مجموع این مساعی در راه تحکیم اصول پادشاهی ، دیزرائیلی را محبوب ملکه گردانید .

این بود شرح بسیار مختصر از رؤس سیاستهای دو دولت مهم جهانی و ما از این وجیزه چنین استنباط میکنم که در جهانی که ظلمت جهل و استبداد گوشها را کر و چشمها را کور کرده بود ، سیاستمداران دول نسبتاً آزاد و دانا ، عرصه را خالی دیده و میتوانستند با سلاح آزادیخواهی و دانش نسبی در مسابقه سیاست بین المللی گویا بجهانند و سرور یها کنند . و اما وضع جهان امروز از بن تغییر کرده است . کشورهای عقب مانده آن روزگار در مدتی کمتر از نیم قرن در علم و صنعت همدوش مترقی ترین کشورهای اروپای غربی و آمریکا شده اند . در کشورهای دیگر هم که مردم این معجزات را دیده اند ، بجنب و جوش افتاده و هر يك شبانروز در این مسابقه افتخار می کوشند . در چنین جهانی صحبت از پیشوائی يك یا دو دولت سخنی نادرست و مذموم است . دیری نخواهد گذشت که بنی آدم از سیاه و سپید و سرخ و زرد در جهان دانش همدوش خواهند بود و با این وضع سیاست جهانی باز گونه خواهد شد و خیر خواهان بشری برای محو آثار ستیزه جوئی به ایجاد حکومت جهانی اقدام خواهند کرد و آنروز است که جنگ زپیکار از روی زمین رخت بر خواهد بست و هزینه های جانی و مالی در راه سعادت ابناء بشر بکار خواهد افتاد .

سندی راجع به شورش بایان زنجان

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه

شورش بایان زنجان در سال ۱۲۶۶ هجری و جنگ آنان با قوای دولتی از وقایع مهم دوران سلطنت ناصرالدین شاه است که نزدیک به یکسال توجه دولت وقت را بخود مشغول داشته و سرانجام با پیروزی نیروهای دولتی و قتل ملا محمد علی زنجان‌ی پیشوای فرقه بایان پایان یافته است. تفصیل این واقعه را رضاقلی خان هدایت در روضه‌الصفای ناصری، وحاجی میرزا جانی کاشانی در نقطه‌الکاف، و اعتضاد السلطنه در فتنه باب (که چند سال قبل با تعلیقات دانشمند محترم آقای دکتر عبدالحسین نوائی در مجله ینما و جداگانه نیز چاپ و انتشار یافته است) نوشته‌اند. اما هیچ یک از این مؤلفین شخصاً ناظر و شاهد این حادثه تاریخی نبوده‌اند.

شرحی که در زیر بنظر خوانندگان گرامی مجله ینما میرسد به قلم یکی از علماء زنجان که خود شاهد جزئیات این حادثه تاریخی بوده نوشته شده است. این عالم بزرگ مرحوم آقا سید محمد زنجان‌ی معروف به سید مجتهد^۱ مؤلف کتاب (لسان‌الصدق) است. سید مجتهد این کتاب را که در تفسیر آیات قرآنی و مناسک حج است هنگامی تألیف کرده که همراه اهالی زنجان و قوای دولتی با ملا محمد علی زنجان‌ی مشغول جهاد بوده و خوشبختانه نسخه خطی این کتاب در کتابخانه خصوصی یکی از احفاد دانشمند ایشان محفوظ مانده است.

در این کتاب مرحوم سید مجتهد ضمن تفسیر چند آیه از آیات قرآن مجید اشاراتی هم به شورش بایان و قیام ملا محمد علی زنجان‌ی کرده است. این اشارات چون در حین زد و خورد قوای دولتی با طرفداران شخص مزبور برشته تحریر درآمده و انعکاسی از خاطرات شخصی و مشاهدات مؤلف است که بروشن کردن بعضی از جزئیات این حادثه تاریخی کمک میکند و شاید ارزش تاریخی آن در اینمورد بیشتر از مندرجات مؤلفات سابق الذکر باشد. در عین حال باید اذعان داشت مؤلف کتاب در حال جنگ با ملا محمد علی زنجان‌ی و پیروان باب بوده و ممکن است محققانی که این قبیل حوادث تاریخی را با بیطرفی کامل مورد بررسی قرار میدهند بگویند مندرجات کتاب مزبور از لحاظ تعصب مذهبی نویسنده آن و دشمنی وی با بایان نمیتواند کاملاً ارزش تاریخی و تحقیقی داشته باشد. بفرض اینکه چنین ایرادی عنوان شود باز هم باید گفت این یادداشتها و اشارات مندرج در کتاب مزبور از لحاظ ضبط دقیق

۱ - مرحوم سید مجتهد سرسلسله خاندان مجتهدی زنجان و جداعلای عالم جلیل آقای حاج آقا عزالدین امام جمعه زنجان است. علاوه بر مقام علمی و تألیفاتی که داشته تولیت مسجد بزرگ سلطانی زنجان نیز با وی بوده است. این مسجد که از بناهای تاریخی عصر قاجاریه است و عبدالله میرزا دارا فرزند فتحعلی شاه آنرا بنا نهاده از زمان تولیت سید مجتهد به مسجد سید معروف گردیده و اکنون نیز به همین اسم معروف است.

آمار تلفات طرفین و تاریخ اعزام قوای دولتی از تهران بزنجان و تاریخ صحیح قتل ملا محمد علی زنجانی پیشوای بایان مورد استفاده و استناد محققین بی غرض واقع خواهد شد. بهمین دلیل امیدوار است انتشار این یادداشتها در مجله یغما مورد توجه دوستداران مباحث تاریخی و ارباب فضل و تحقیق قرار گیرد. **محمد صادق ضیائی**

« . . . و باید دانست اعظم جهاد، جهاد گروهی است که اظهار اسلام و ایمان کنند و انعقاد نطفه و تولدشان از مسلمین مؤمنین باشد و بعد خارج از اسلام و ایمان شوند معتقد بدین دیگر غیر از دین سید المرسلین خاتم الانبیاء علیه آلاف التحیه و الثنا شوند، ازدحام و اشهار سلاح نمایند و خوف بر بیضه اسلام باشد، و علاوه اراده قتل نفوس اهل دین حق و اخذ اموال ایشان نمایند در اینصورت بر اهل اسلام و ایمان با مرفقهاء که قائم مقام و نایب عام امام عصر علیه السلام است جهاد و قتال نمایند. مثل جماعت بایه که در بلده زنجان عجب مجمع و کثرت دارند با اشهار سلاح و ایعاد و تخویف اهل ایمان بقتل و اخذ اموال ایشان در اطفاء دین منیف جناب خاتم صلی اله علیه و آله و ابطال مذهب حنیف ائمه اثنی عشر علیهم السلام میکوشند، که اعراض از دین و مذهب و کتاب همه منسوخ است بدین و کتاب سید علی محمد شیرازی، و اعتقاد و عمل بکتاب جعلی و دیر، اختراعی نمایند.

مدت دو ماه است با ایشان جهاد و قتال داریم بقدر هفتاد و سه نفر از جوانان اهل ایمان شهید و کشته شده اند و سیصد نفر از این کفره ضاله مضله کشته شده. الان در آخر شهر شعبان المعظم مشغول جهادیم تا خداوند قادر جاعل دین بحرمت محمد و آل محمد نصرت و امداد فرمایند. ملعون ملا محمد علی زنجانی دو سال قبل غلو بین داشت بعد از مقالات یاب تصدیق وی کرده خود را حجت و امام از جانب او دانسته و در این سه روز در ملا عام گفته امروز آیه و وحی بمن رسید، و این دلیل ادعای نبوتش شده با وجود این احوال در این ایام شدت عداوتش بحضرت مرتضی علی و اولاد طاهرینش علیهم السلام ظهور و بروز یافته که در اوسط شهر محبوسین حبس آن ملعون که از اهل ایمانند وقت قتال و جهاد دستگیر شده بودند در حبس از راه ضیق و شدت عقوبت غلاة دو نفر مؤمن را بحکم کافر سفاک در حضور محبوسین کشته بودند، و همه اعضاء ایشان را قطعه قطعه کرده بودند، و چند روز مانده بودند و عفونت برداشته زیاده از همه شدت بنا گذاشته بودند استغاثه در درگاه خالق رحمان عزت اسماء الشریفه نمایند بطور چهار فریاد یا الله ترا بفرق شکافته حضرت امیر المؤمنین و بشهادت امام حسین علیهما السلام قسم میدیم ما را از این تنبیه و عقوبت خلاصی ده که رضا بمرگ داده ایم، ملعون بدتر از ابلیس و دجال و کذاب و یزید و ابن زیاد از درون خانه بیرون میآید، بدهلینز خانه میرسد مشرف بر محبوسین، اولاسب و دشنام بدین و مذهب منیفین هر دو میکند، بعد میگوید: ای اهل ارتداد که دین حق را قبول نکردید و در دین باطل ماندید ندانسته اید بدانید علی علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام در وقت امامت حجت بودند شفاعت میکردند الان حجت ندارند تا ایشان را شفیع میسازید. حجت ایشان تمام شد منسوخ، باید در وقت تشفع، حجج امروز را که میرزا علی محمد و من باشم شفعاء خود سازید چون اعتقاد به حجت مرتضی علی و حسین بن مرتضی علی علیه السلام امروز دارید باید شمارا تنبیه و سیاست کنم. بیچارگان را

بچوب بسته که بعد از این غلطها را نکنید ، و در مجلس دیگر حاج ابراهیم خان صراف را بچوب بسته بود آه و فریاد میکشید که آقا من زیارت یازده امام را کرده ام بحرمت ایشان مرا مضروب مساز - کفر و غلطی که کفرین بوده تا بحال احدی از شیاطین جنیه و انسیه ماضیه و آتیه جرأت این غلط و کفر را ندارند که گفته باشند و یا بگویند . حکایت کفر کفر نیست ولی قلم یارای ندارد که تحریر سازم . خلاصه ملعون بمرتبه ای جسارت و جرأت بهم رسانیده در همه نوامیس شرعیه تصورات خلافیه قطعیه شرعیه عقلیه کرده که مزدك که جعل این دین باطل کرده با آنکه در زمان دین زردشت که حالش معلوم است نتوانست اینگونه تصرفات در نوامیس دین زردشت نماید .

امشب که شب نهم شوال است در قتال و جهاد مشغولیم قریب به دوست و بیست نفر از طرف اهل دین منیف سید المرسلین صلی الله علیه و آله و قریب سیصد و شصت نفر از مرتدین کشته شده الحمد لله امداد و نصرت از حضرت شهنشاه ناظم ثغور دین پرور و سلیمان مغیث عدالت گستر ناصر الدین شاه دام ظلّه العالی که هفت اراده توپ و پنج فوج عسکر روانه فرموده بامر نجیب عاقل کامل رسید کیاست آمیز محمد خان امیر الامراء العظام نخبه الاعیان والاشراف الکرام خلف صالح هدایت خان مبرور مرحوم عطر الله مضجعه الشریف رسید انشاء الله المعین الموفق در ظرف دو روز قلع و قمع میفرمایند انشاء الله العزیز القهار عزت اسماءه الشریفه .
در جای دیگر مینویسد :

« باز عرض میکنم معلوم شد که در جهاد در موارد عدیده واجب عینی است مشروط باذن نیست از جمله احاطه اعداء دین و ملت به بلد است و نظیر و اغلط از او جهاد ما با جماعت بایئه ملامحمد علی و اتباع آن که در توی سور قلعه نصف شهر را آنها داشتند و نصف را ما اهل شریعت مقدسه که بر ما که نصف اهل بلد بوده تقریباً و نصف دیگر با او بودند و بقدر دوست یا سیصد نفر از بلاد خارجه رسیده بودند جهاد و دفاعشان واجب عینی بوده است بلکه در این دو صورت جهاد بر هر ذی قوه واجب است استثنا ندارد مثلاً بر زن هم واجب است هر چند شوهر دار باشد و احتیاج باذن و ترخیص او نیست . »
همچنین در مبحث قتل مینویسد :

« چون نذر ضمیری کرده بودم بدون تلفظ بجلاله که ملامحمد علی شیطان ثانی منکر دین منیف محمدی و کتاب الله و قبله و معاد و نماز و روزه و زکوة و خمس و حجة الاسلام و معتقد بدین جدید اختراعی ، در جهاد و قتال کشته شود مسائل دیگر که اهم واجب است شروع بآنها نمایم . الحمد لله العزیز الحکیم المثلان کشته شد با سوء حال و همه اهل ایمان خاصه اهل مبالات شاد و مسرور شدند زیاده بر این شب فرست ندارم فردا شب که شب چهارشنبه است چهارم ماه ربیع المولود است وقت نذر ضمیری من است که اولی و احوط آنکه عمل بنذر قلبی نمایم . »

مجله یغما : اگر آقای ضیائی قاضی شریف داد گستری ، اسنادی دیگر از این گونه - و گرچه از طرفین باشد - بدقت مجله بفرستند در روشن شدن تاریخ قرن اخیر ایران روزنه ای است . اقوال معمرین زنجان هم بی ارزش نیست .

تکمله حوله

پس از تحریر مقاله و تقدیم آن به دفتر مجله یزما ضمن رسیدگیهای تازه به مأخذهای مختلف مطالبی از چند فرهنگ ترکی و عربی و فارسی و انگلیسی استخراج شد که افزایش آنها بر متن مقاله برای تأیید و تأکید نظر نویسنده خالی از فایده به نظر نمیرسد. اینک بدون آنکه هر مطلبی را به قسمت مربوط به خود در متن مرجوع داد با شماره‌های متوالی در این تکمله ذکر میکند.

۱ - حلة يقال جاء وعليه حلة و هي ازار ورداء بردأ و غيره ولا يكون حلة الامن ثوبين او ثوب له بطانة .

یعنی حله - میگویند آمد و حله‌ای در برخورد داشت یعنی لنگ و تن پوشی از بردیمانی یا غیر آن . حله مرکب از دو جامه است یا جامه‌ای است که آستر داشته باشد.
«اقیانوس ترکی به نقل از قاموس»

۲ - خامخفف خاو :

الف - **چوخا** - جامه‌داری را گویند که از پشم بافته باشند و جامه‌ای را نیز گویند که نصاری پوشند . «برهان»

ب - **خارا** ... نوعی از بافته ابریشمی هست که مانند صوف موج‌دار بوده و آن ساده و مخطط میباشد و مخطط آن را عتابی خوانند و عتاب نام شخصی است که این خارا منسوب است به او . «برهان» .

ج - **خاز** . نوعی از جامه کتان باشد که آن را متقالی سفید و پشت‌دار بیافند . «برهان» .

د - **خال** جنسی از بردیمانی باشد که بیشتر عربان جامه کنند . «برهان»

ه - **کمخا و کمخاب** - جامه رنگارنگ منقش یا نقش‌دار . «برهان»

بادر نظر گرفتن این پنج کلمه که مرکب از «خا» ی مخفف (خاویاخاب) باشد میتوان دریافت که خا و حالت مخصوص پارچه را که پرزداری و زبری آن باشد نشان می‌دهد .

چوخای متداول ایران که من در آغاز جوانی از بافته آن پالتوی فراهم کرده بودم زبرد درشت و در زبان عربی و ترکی و کردی نیز همین مفهوم را دارد . **جوخ** - که در عربی به جای ماهوت و پارچه‌های پشمی گفته میشود معرب همین کلمه چوخاست .

(چو) در چوخانیز چنانکه از شاعر عزیز شهری شنیدم در زبان محلی شهرستانك و آن حدود به صورت «چون» حالت خاص ناب پارچه رامیرساند بدین ترتیب ریشه کلمه چو چونچه نیز ممکن است استخراج گردد .

«را» در خارا مخفف راه است یعنی دارای موج مخطط .

«ز» در خاز اگر خطای نقل نباشد که به جای «خار» مخفف خارا «خاز» نوشته باشند،

ممکن است مخفف زه بمعنی چه باشد . یعنی دارای خاو کوچک .

ول در خال نشان میدهد که لام مقلوب از «ر» بوده و بدین ترتیب صحت حدس نویسنده در مورد «خاز» درك می شود.

«کم» در كمخاو كمخاب و كمخاو بمعنى كمی خواب پارچه است و اینکه آنرا بصورت کم به کسر کاف هم ضبط کرده اند بیشك لهجهای در كمخای به فتح کاف بوده است.

۳ - خاو و خاولی به صورت خاولی و خاولو .

الف - درالدراری اللامعات قاموس ترکی به عربی مینویسد :

خاولی : زوزغبرة (برز) - فلشفه (حوله)

خاو : زئبر - ما یظهر من درزالثوب « زغبره » پرز و كرك جامه .

ب - در كنز اللغات ترکی عربی خاولی را ندارد و در حولو میگوید .

حولو و حولی منشفة الید - قوطه - مزغبرة (حوله كرك دار)

ج - در فرهنگ ترکی فرانسه تألیف کیفر و بلانخی جلد اول «حولو مقرمه» و «حولو» را دستمال پنبه‌ای پرزدار و كركدار و «خاو» را پرز پارچه ابریشمی معنی کرده است. در «خاوی دشمه سلانیک» آن را دستمال پنبه‌ای ساخت سالونیک تفسیر کرده است.

د - حولی - در ترکی مشتق از آولی یونانی بمعنى پیرامون و دور و خاولی ضبط شده است (سامی) . گوئی حول عربی هم به معنی دور از همان ریشه گرفته شده و از معربات اصیل یونانی است .

ه - دزی در ذیل قوامیس عرب خود راجع به لفظ خولی که در لهجه بربری شمال افریقا بمعنى پوشش كركدار استعمال می شود تردید دارد که آیا آن را از حولی بمعنى گوسفند يك ساله گرفته اند و یا مشتق از ریشه حاولی و حولی یا هاولی ترکی اسلامبولی است که از ریشه خاو بمعنى پرز ماهوت نو گرفته شده و بمعنى دستمال پنبه‌ای کوچکی است که از یکطرف مستور از پرزهاست .

۴ - در دائرة المعارف بریتانیا ذیل کلمه Tawel میگوید : پارچه‌ای است که برای خشك کردن دستها از مواد مختلف تهیه میکنند که آنها را حوله‌ای میگویند Taweling . یکی از آنها ماده‌ای زبر و درشت است برای حوله‌های اطاقی دست و رو و دیگری ماده حوله بافی ترکی Turkish, taw. که روی آن زبرتر است برای حوله حمام و ماده حوله بافی ظریفی که آنرا از کتان دمشق تهیه میکنند .

Tawel يك استعمال کلیسائی دارد که آن را به روپوش مذبح میگویند و آن پارچه گرانبهای ابریشمی رودوزی شده و كركداری است که پیش از انجام نماز مخصوص روی مذبح را میپوشاند و بعد از نظر گرفتن تعریفی که دوزی در قاموس خود راجع به حله میکند «حله پارچه‌ای است که در مفهوم خیلی مبهمی به کار میرود . چنانکه پیش ادریسی پارچه کتانی است که معمولاً بر آن بانج زر برودری کرده باشند و در تعبیر دیگری به معنی تافته سرخ آمده است، میتوان برعکس نظر فرهنگ نظام که مورد قبول لغت نگار مؤسسه لغوی دهخدا قرار گرفته است بجای آنکه حوله از تاول یا توئل انگلیسی گرفته شده باشد احتمال می رود که تاول یا تونل و تواله اسپانیائی و توئل فرانسه و توا گلیه ایتالیائی و تو کوله لاتینی همه از يك لفظ نامعلوم اسلامی گرفته شده

باشد که حله را در مفهوم دست و تن خشک کن و پارچه ابریشمی زردوز از راه شام و ترکیه به اسپانی و ایتالیا منتقل کرده باشد و دواله ژرمنی نژاد انگلیسی قدیم هم بدان میپیوسته است . مثلاً حله طویله که صورت قطع پارچه حله را وصف میکرده است، چنانکه صفات دیگر تاول از زبری و پرزداری و دورویی بر آنچه در کتابهای لغت برای حله گفته اند صدق میکند .

تصور میکنم با مزید این تکمله بر اصل مقاله تاحدی زمینه ادامه بحث برای تکمیل مطلب بدست آمده باشد .

محمد محیط طباطبائی

واما نظر مجله ینما : هوئه (هیچ لازم نیست مأخذ آن را بدانیم و عجاله لغتی است فارسی) بمعنی پارچه پرزداری که دست و صورت را پس از شستن بدان خشک می کنند. هوئه را با های هوز باید نوشت ولی اگر دانش آموزان باحای خطی نوشتند معلم نباید از جمله اغلاط بشمارد .

حبیب یغمائی

تصحیح لازم

در شماره اردیبهشت ۱۳۴۶ ، دو صفحه ۹۶ و ۹۸ جای بجای شده است ، چنان که خوانندگان محترم توجه فرموده اند ، گناه با آقای جمشید متصدی چاپ است .

تسلیمیت

کارکنان مجله ینما مصیبتی را که بر اثر درگذشت جوان ناکام مرحوم خلیل زرین کوب بر نویسنده محقق آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب استاد دانشگاه طهران (برادر آن مرحوم) و همسر دلسوز و مهربان دکتر زرین کوب خانم دکتر قمر زرین کوب (آریان) وارد شده و عموم افراد وابسته بآن خاندان را شدیداً متأثر ساخته است صمیمانه تعزیت می گویند و مراتب همدردی خود را بدینوسیله ابراز میدارند .

احتیاجات و سوالات توضیحات

جناب آقای حبیب یغمائی مدیر محترم مجله شریفه یغما در شماره دوم سال بیستم مجله یغما اشعار آقای پژمان بختیاری تحت عنوان (پیامی به حبیب) سراسر لطف و محبت بود که به طیب خاطر و صرافت طبع بیان شده و از نظر روانی و انسجام بر قدرت طبع گوینده گواهی شاهد و برهانی قاطع بود . حق این بود که جناب عالی به نظم یا نثر جوابی بآن میفرمودید و از تقدیر و تفریط اظهار امتنانی میفرمودید که هم خوانندگان مجله یغما از آن استفاده میکردند و هم وظیفه اخلاقی ادا شده بود . چون مثنوی از ابتدا تا انتها درستایش از شخص جناب عالی و تعریف مجله بود البته بمناسبت حجب باطنی و فروتنی شخصی که باین دو صفت معروفید غفلت شده است . بنده خواستم این تذکر را بدهم تا بعنوان یکی از خوانندگان مجله یغما تشکر شده باشد .

ارادتمند حسین نواب

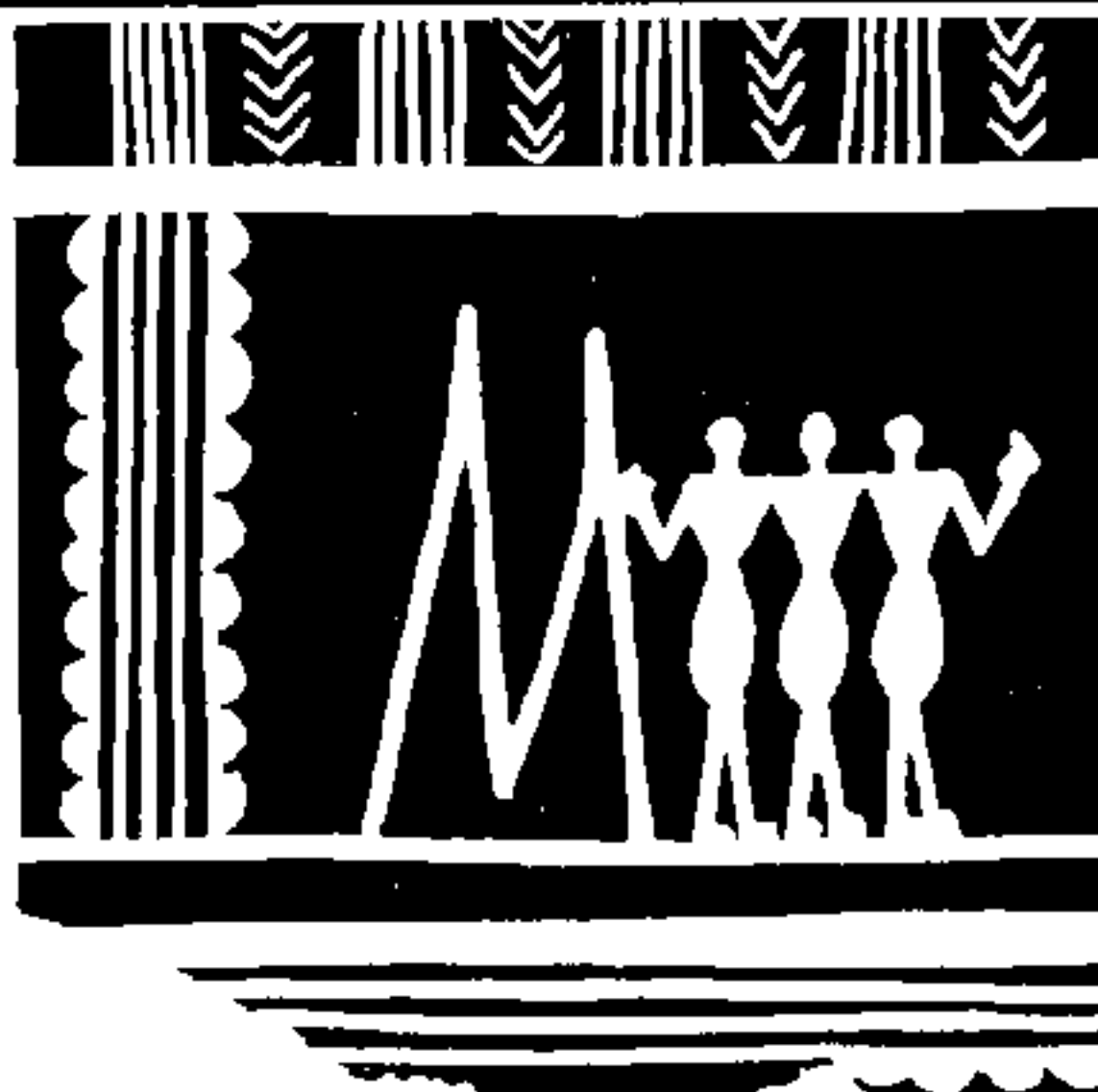
مجله یغما : حقیقت این است که در ذیل اشعار پژمان استاد بزرگوار ، اجمالا سپاسگزاری کردم و چون آن سپاسگزاری نارسا بود در هنگام چاپ حذف شد . اکنون هم همان دشواری هست یعنی در مقابل آن همه بزرگواری و محبت (که در مقدمه دیوان ژاله قائم مقامی هم تکرار و تجدید شده) زبانم از ادای شکر قاصر است ، زیرا استادی چون پژمان وقتی از شاگردش ستایش کند آن شاگرد چه می تواند گفت ؟ و این که گفتم حقیقتی است که همه سخن شناسان می دانند و اغراق و مجامله شاعرانه نیست . خداوند تعالی سایه مبارکش را مستدام داراد ، و شخص چون از ثنا عاجز می شود به دعا می پردازد . از توجه و تذکار بندگان اجل عالی هم بسیار ممنونم ، که این یادآوری بارگران سپاسگزاری را سبک تر کرد .

علی نقی بهروزی - استاد ادبیات فارسی و زبان انگلیسی - شیراز :

(از نامه خصوصی)

« ... جناب عالی نه تنها بدان [نامه] جواب ندادید بلکه رسید پول را هم نفرستادید و حتی قبوضی که باید بفرستید هم نفرستادید ... يك مؤسسه ای که با مردم سروکار دارد باید پاسخ نامه ها را بدهد آن هم پاسخ نامه کسی که مفت زحمت می کشد و از جیب خود هم خرج می کند و پول آبونمان خود را هم زودتر از همه می پردازد »

مجله یغما - سوگند بخدای که راست می گوئی و گناه از من است .



تأثیر اجتماعی کانشان

تالیف: حسن نراقی

از انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی

مرکز فروش:

منتشر شد

فروشگاههای امیرکبیر و سایر کتابفروشیها

از انتشارات کتابفروشی تهران (نبریز)

تاریخ امپراطوری عثمانی

تألیف

وین ووسینیچ

ترجمه

سهیل آذری

منتشر شد

بها ۱۵۰ ریال

محل فروش کلیه کتابفروشیهای معتبر تهران و شهرستانها .
خواننده عزیز ، کلیه انتشارات دانشگاه تهران را می‌توانید از
این کتابفروشی اکتیاع فرمایید .
راجع به هر نوع کتاب و فهرست اطلاعاتی بخواهید به نشانی
تهران صندوق پستی ۷۸۰ مکاتبه فرمایید .

فهرست انتشارات کتابفروشی طهران

۱- روانشناسی رشد	تألیف علی اکبر شعاری نژاد	۲۰۰ ریال
۲- روانشناسی یادگیری	«	« ۱۰۰
۳- چهل مقاله	« حاج حسین نخجوانی	« ۳۰۰
۴- دیوان کمال الدین	« عزیز دولت آبادی	« ۱۸۰
۵- المعجم فی معاییر اشعار المعجم	تصحیح مدرس رضوی	« ۲۵۰
۶- مقدمه بر فلسفه آموزش و پرورش	ترجمه دکتر آریان پور	« ۱۵۰
۷- علوم برای دبستانها	ترجمه محمد علی پیغامی	« ۸۰
۸- مشکلات زبان فرانسه	تألیف دکتر مهدی روشن ضمیر	« ۷۰
۹- منطق الطیر	تصحیح دکتر محمد جواد مشکور	« ۲۰۰
۱۰- دستور زبان فارسی	دکتر خیام پور	« ۷۰
۱۱- گیاه شناسی عمومی	دکتر باقری	« ۱۵۰
۱۲- مشکل حرف انگلیسی	تألیف عباسعلی رضائی	« ۱۵
۱۳- تحقیق درباره ایلخانان	دکتر منوچهر مرتضوی	« ۱۹۰
۱۴- علل ظهور فرق و مذاهب اسلامی	دکتر سید رضا خسروشاهی	« ۷۰
۱۵- رساله عربی برای فارسی	دکتر خیام پور	« ۲۰
۱۶- قیام آذربایجان و ستارخان	اسماعیل امیرخیزی	« ۴۰۰
۱۷- مسائل حساب استدلالی	جواد حریرچی	« ۴۰

خواننده عزیز، کلیه انتشارات دانشگاه تهران را می توانید از این کتابفروشی
 اکتیاع فرمائید. راجع به هر نوع کتاب و فهرست اطلاعی بخواهید بانشرانی تهران
 صندوق پستی ۷۸۰ مکاتبه فرمائید.

تبریز- بازار شیشه گر خانه - تلفون ۲۷۳۲

طهران - ناصر خسرو - پاساژ مجید



شرکت سهامی بیمه ملی
خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تهران - تلفون خانه ۶۰۹۴۱-۶۰۹۴۵

مدیر فنی ۶۰۱۶۶ - خسارت ۶۱۳۵۶۹

قسمت باربری ۶۰۱۹۸ - عمر ۴۹۱۱۸

همه نوع بیمه

عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

نشانی نمایندگان

قسمتهای : عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره	
آقای حسن کلباسی : تهران	تلفن ۲۳۷۹۳-۴۴۸۷۰
دفتر بیمه پرویزی : تهران	تلفن ۶۹۳۱۴-۶۹۰۸۰
آقای شادی - تهران	تلفن ۳۰۴۲۶۹-۳۱۹۴۶
آقای مهران شاهگلدیان - تهران	تلفن ۶۲۹۶۷۳-۴۹۰۰۴
دفتر بیمه پرویزی - خرمشهر	خیابان فردوسی
دفتر بیمه پرویزی - شیراز	سرای زند
دفتر بیمه پرویزی - اهواز	فلکه ۴۴ متری
دفتر بیمه پرویزی - رشت	خیابان شاه
آقای هانری شمعون - تهران ، تلفن	۶۲۳۴۷۷
آقای لطف الله کمالی - تهران تلفن	۶۱۳۴۴۲
آقای رستم خردی - تهران ، تلفن	۶۵۸۷۶-۶۰۴۹۹

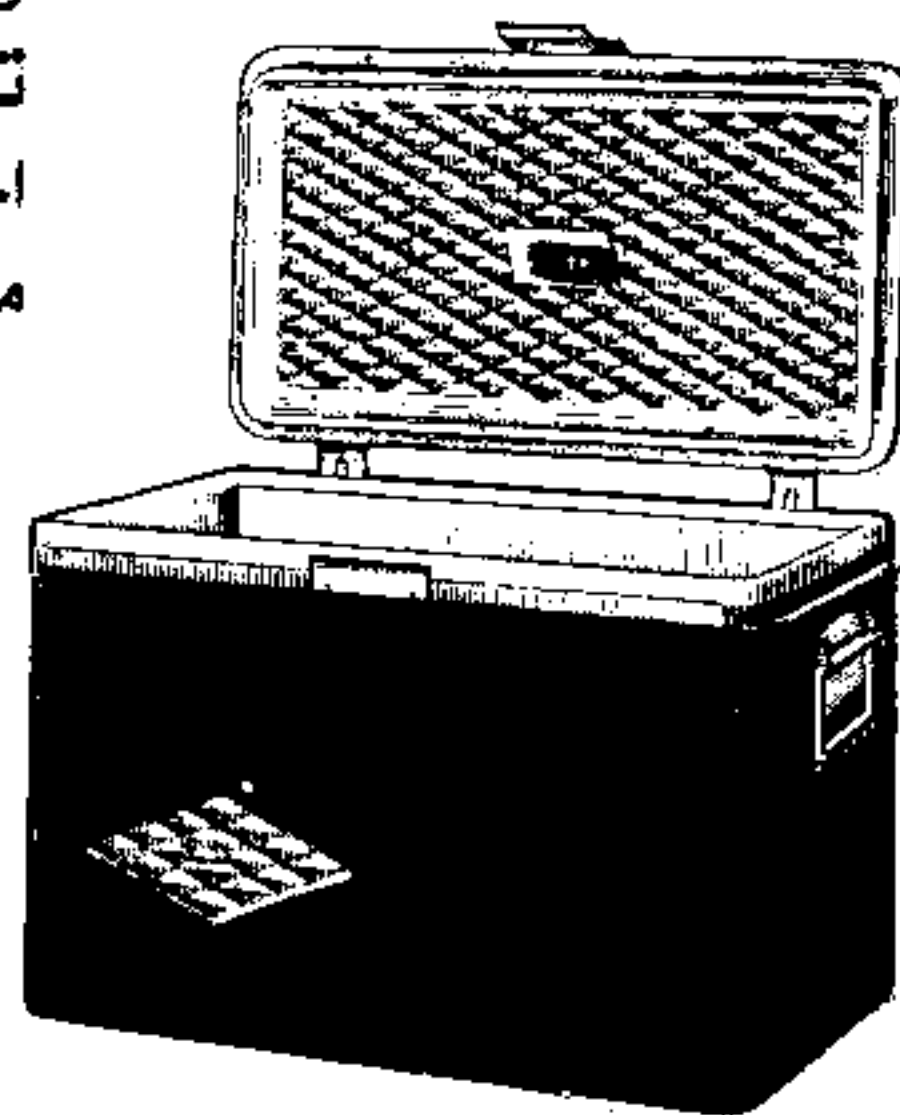
یخدان و ترموس

کلمن

بهترین رفیق سفر

یخدان کلمن با مقدار کمی یخ،
میوه و غذای شما را سالم
و تازه نگه میدارد.

ترموس نشکن کلمن آب یخ مورد
احتیاج شما را چه در منزل و چه در
مسافرت تأمین میکند.



توجه فرمائید مارکت کلمن بشما عرضه شود.

ایرانول البرز
H.O.D

برای موتورهای
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپرشارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیر سوپرشارژ



ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
غیر سوپرشارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی